

## بسم الله الرحمن الرحيم

**عنوان کتاب:** سفیران پیامبر

**نام نویسنده:** محسن پاک آیین

**انتشارات:** باشگاه اندیشه

**تاریخ انتشار:** دی ماه ۱۳۸۸

**منبع:** باشگاه اندیشه

- یادداشت نگارنده
- دیپلماسی و ویژگی های آن در زمان پیامبر(ص)
- مذاکره، اولویت دیپلماسی پیامبر برای حل اختلاف
- دیپلماسی پیامبر(ص) و اعزام فرستاده
- اعزام مصعب بن عمیر به مدینه
- جعفر ابن ابیطالب و پانزده سال سفارت
- سفیر اسلام در حبشه
- سفیر پیامبر(ص) در دربار ایران
- سفیر اعزامی پیامبر به روم
- سفیر رسول الله(ص) در یمامه
- سفیر پیامبر(ص) در شام
- سفارت حضرت علی(ع) در یمن
- آغاز عزیمت وفود
- نتیجه گیری
- منابع

لقد كان في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله  
واليوم الآخر ذكر الله كثيراً

بدون شک، ما به عنوان مسلمان و پیروان حضرت محمد(ص) موظفیم برای دریافت سعادت دنیا و آخرت، راه و رسم محمدی را نصب العین خویش قرار دهیم. در عرصه سیاست خارجی نیز این ضرورت وجود دارد و شناخت سیره نبوی(ص) در برقراری ارتباط با کشورها و قبایل دیگر و مطالعه ریزه کاری ها و ظرافت های این سیره می تواند برای دیپلمات های کشورهای اسلامی و بخصوص ایران مفید باشد. در دوران دانشجویی و از وقتی که در دانشگاه تهران و در محضر استاد آیت الله عباسعلی عمید زنجانی درس دیپلماسی پیامبر را می آموختم، علاقه خاصی به شناخت زوایای سیاست خارجی پیامبر اکرم(ص) داشتم. پس از پیوستن به وزارت امور خارجه و ورود در مراحل اجرائی دیپلماسی این علاقه تشدید شد و همواره علاقه به تألیف نوشتاری در شناخت دیپلماسی پیامبر(ص) را احساس می کردم. بحمدالله پس از مدت ها مطالعه و جمع آوری منابع، توفیق رفیق گردید تا در سالی که از سوی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای به سال پیامبر اعظم نامیده شده، این آرزو جامه عمل پوشید. تمایل ندارم نام این کنکاش را «تالیف» بنامم چرا که خود را در این حد و اندازه نمی دانم تنها می توانم نوشتار حاضر را نوعی جمع آوری اطلاعات با نگاهی ویژه به مباحث مرتبط با سیاست خارجی پیامبر اسلام(ص) قلمداد نمایم. امیدوارم این تلاش بتواند مورد استفاده خوانندگان گرامی بخصوص دانشجویان و دانش پژوهان قرار گرفته و از نقد عالمانه استادان ارجمند نیز بی بهره نماند.

ان شاء الله

محسن پاک آیین

دیپلماسی و ویژگی های آن در زمان پیامبر(ص)

«کاربرد کلمه دیپلماسی به مفهوم فعلی آن به اواخر قرن هجدهم باز می گردد. در این زمان بود که این واژه به طور اخص به حرفه ی فرستادگان دول که مجوز برقراری ارتباط با کشورهای خارجی را در دست داشتند، اطلاق گردید و کسانی که به این امر اشتغال داشتند، دیپلمات نامیده شدند. در زبان فارسی کلمه دیپلماتیک را (سیاسی) ترجمه می کنند، ولی کلمه سیاسی در مقابل Political

نیز هست. بین سیاست و دیپلماسی تفاوت وجود دارد. دیپلماسی نحوه اجرای سیاست ها در خارج از کشور و یا نسبت به دولت های بیگانه و به عبارتی اجرای سیاست خارجی دولت است. بنابراین روابط دیپلماتیک، وسیله اجرای سیاست خارجی است و دیپلمات صفت خاص مجری روابط خارجی دولت است. به اعتقاد برخی، فرشتگان و انبیا نخستین پیامبران الهی نزد انسان ها بوده اند و شاید نخستین دیپلمات ها نیز محسوب شوند.

در تمدن های اولیه ایران، هند، چین، مصر و سایر نواحی، دیپلماسی قبل از شکوفایی فرهنگ یونان جریان داشته است. در مصر مکاتبات سیاسی کشف شده مربوط به ۱۳ قرن قبل از میلاد مسیح است و نشانگر آن است که فراعنه مصر با پادشاهان آسیای صغیر، روابط دیپلماتیک گسترده ای داشته اند و در این جوامع، اعزام و پذیرش نمایندگان میان اقوام و ملل مختلف وجود داشته است و وظایف فرستادگان به طور مشروح تعیین می شده و بر اساس آن افراد حائز شرایط به عنوان نماینده انتخاب می شدند و اعزام می گردیدند. ورود قبائل و مراجعه از مأموریت همراه با تشریفات خاص بوده و تجاوز به حقوق شناخته شده این افراد و همچنین قتل این افراد باعث تیرگی روابط و جنگ حتمی می شد. نامه های پیامبر اسلام به رؤسای ایران، بیزانس، حبشه و مصر، نمونه ی بارز روابط دیپلماتیک است. سفرا از میان صالح-ترین و شایسته ترین افراد مؤمن انتخاب می شدند و وظایف دعوت به اسلام و به ویژه قبل از آغاز جنگ؛ مذاکرات صلح و ترک مخاصمه و مذاکرات در باب مبادله اسیران جنگی؛ مذاکره در باب انعقاد قراردادهای مربوط به فدیة و غرامت و مذاکره در جهت ایجاد حس تفاهم و جلب دوستی و انعقاد پیمان همکاری در زمینه های مختلف با طرف قرارداد را به عهده داشتند. مأمورین خارجی مقیم سرزمین اسلامی نیز از اهمیت خاصی برخوردار بودند. پیام های آنان با ادب و نزاکت شنیده می شد و پیامبر بنا بر عادت شخصی خود، هدایای فراوانی نیز به آنها ارزانی می داشت.».

اگرچه به نقل از مورخین، پیامبر اسلام(ص) از سال ششم هجری اقدام به اعزام نماینده و سفیر به دیگر بلاد نمود اما شواهد تاریخی نشان می دهد که مدت ها قبل از این تاریخ نیز فرستادگان پیامبر اسلام به سوی قبایل و سرزمین های دور و نزدیک گسیل شده و فعالیت های دیپلماتیک خود را با اهداف مشخص انجام داده اند. ارسال پیام برای معرفی اسلام و دعوت به این دین الهی، تلاش جهت جلوگیری از جنگ، حفظ وحدت مسلمین، انعقاد پیمان و توافقات و برقراری ارتباطات فرهنگی و بازرگانی از جمله اهداف پیامبر اکرم در خصوص اعزام نماینده و سفیر بوده است. مورخین بر ارسال بیش از یکصد نامه از سوی پیامبر به

مقامات و افراد صاحب نفوذ در دیگر بلاد و قبایل صحنه گذارده و اعزام دهها فرستاده از سوی پیامبر(ص) را تأیید کرده اند. اگرچه در اوایل بعثت انگیزه‌ی اصلی پیغمبر از اعزام فرستاده، معرفی و ترویج اسلام به دعوت از افراد متنفذ برای پذیرش این دین جدید بود اما در سال‌های بعد و پس از تثبیت قدرت اسلام، ایجاد رابطه با روسای کشورها و قبایل براساس احترام متقابل و رفتارهای مسالمت آمیز هدف اصلی دیپلماسی پیامبر بوده است. سیره نبوی نشان می‌دهد که اولویت اصلی در دیپلماسی پیامبر، انجام اقدامات مسالمت جویانه برای حل اختلاف با دشمنان بوده و همواره مذاکره بر مبارزه مسلحانه ارجح بوده است. در واقع وظیفه اصلی سفرا و فرستادگان، اتخاذ تدابیر لازم و ارائه مشورت‌ها و راهکارهای اجرایی برای جلوگیری از بروز تخاصم بوده و در این روند تمسک به راهکارهای مسالمت جویانه بر اقدام به جنگ و جهاد بر علیه متخاصمان اولویت داشته است.

شاید بتوان اولین حرکت دیپلماتیک در عصر پیامبر را هجرت جمعی از مسلمانان به حبشه دانست. این اقدام اگرچه به ظاهر مهاجرت خوانده شده اما در واقع یک حرکت سیاسی برای کاهش فشار از روی مسلمانان و ایجاد فضای مناسب بین المللی برای معرفی تعالیم اسلام بوده است.

در واقع اگر گروهی از مسلمانان برحسب دستور رسول خدا تصمیم به هجرت گرفتند نه به قصد نجات جان و نه از بیم شکنجه و ستم و یا احساس ضعف در برابر دشمنان بود، بلکه علت این امر، یافتن جایگاهی مناسب و فضایی بهتر برای معرفی آزادانه اسلام و شعایر اسلامی بوده است.

به عبارت دیگر این مهاجرت وظیفه پیام رسانی و ابلاغ رسالت نبوی به خارج از مرزهای حجاز را دنبال می‌نمود. برخورد جعفر ابن ابیطالب با سلطان حبشه و مذاکرات دوجانبه‌ای که انجام شد مؤید سفارت جعفر و وظیفه دیپلماتیک وی می‌باشد. غیر از موضوع هجرت به حبشه، وقایع دیگری نیز حاکی از فعالیت‌های دیپلماتیک پیامبر اسلام است. اعزام نمایندگان در جریان نقض عهد قبیل بنی قریظه، انجام مذاکرات قبل از جنگ احزاب با متخاصمان، اعزام نماینده به قبیل بنی نضیر، مذاکرات با قریش قبل از فتح مکه و مذاکراتی که به صلح حدیبیه انجامید همگی از فعالیت‌های دیپلماتیک پیامبر و نقش سفرا و نمایندگان ایشان حکایت می‌نماید.

شیوه پیامبر در برخورد با ملل و اقوام دیگر و استراتژی دعوت براساس احترام به سنن، عادات و رسوم مردم هر منطقه و قوم بوده است. پیامبر اکرم(ص) در این

استراتژی حتی در شرایط اختناق و جوسازی حاضر به تغییر روش نمی گردید. در دیپلماسی جهان حاضر معمولاً دولت ها در مواجهه با بحران ها، تحت تاثیر گروه های فشار قرار گرفته و ممکن است خود را با شرایط جدید منطبق کرده و ناگزیر به فریب شوند و یا در جو اختناق و فشار، دست به قیام مسلحانه زنند ولی پیامبر اکرم در آن سخت ترین شرایط، شیوه اصولی خود را تغییر نمی دهد. شیوه دیپلماسی فعلی جهان معمولاً بر تحریف سخن طرف مقابل، جوسازی کردن و وی را در تنگنا قراردادن استوار است ولی پیامبر اکرم در این تعامل انصاف را از دست نداده و برای دستیابی به هدف، از ارباب طرف مقابل اجتناب می نماید. در استراتژی دعوت، اساس مناسبات پیامبر با مخالفین مبتنی بر واقع بینی و حق طلبی است حتی اگر این حق در طرف دشمن باشد. پیامبر اکرم در اصرار بر این شیوه تا آنجا پیش می رفت که گاه به مخالفین خود می فرمود: من یا شما یکی بر حقیم. به عبارتی ایشان، از حق مسلم خود تنزل می کرد. پیامبر معتقد بود انسان های دانا حق را زودتر می پذیرند و انسان های نادان و جاهل به جای تاکید بر واقعیت، رویکردی متعصبانه دارند لذا سعی ایشان بر این بود که آگاهی طرف مقابل و حتی مخالفین رشد پیدا کند.

مذاکره، اولویت دیپلماسی پیامبر برای حل اختلاف

سیره نبوی حاکی از آن است که اولویت اصلی در دیپلماسی پیامبر، انجام مذاکره برای حل اختلاف با دشمنان قبل از استفاده از جنگ بوده است. سفرا و فرستادگان نیز موظف بودند با ارائه راهکار برای جلوگیری از بروز تخاصم تلاش نمایند.

بر اساس تاریخ دیپلماسی پیامبر، اولین مذاکره ایشان با ابوطالب نماینده قریش در سال های اولیه بعثت بوده است. قریش در آغاز، پیامبر را به عنوان امین و راستگو می شناختند و به وی علاقه داشتند. آنان در این مذاکره سعی کردند با برخورد عاطفی و استفاده از علایق قومی، وی را با خود همگام سازند. از آنجا که پیامبر در آخرین سال های طفولیت تحت تکفل ابوطالب بود قریش به روابط قبیله ای و خانوادگی اشاره کردند و سپس به ابوطالب گفتند که اگر محمد(ص) به دنبال قدرت و مال دنیاست ما برای وی تهیه می کنیم مشروط بر این که وی نیز از بدگوئی بت ها دست بردارد. ابوطالب به عنوان نماینده سران قریش با پیامبر ملاقات و در ارتباط با درخواست قریش با وی مذاکره کرد. پیامبر اکرم متقابلاً با یک برخورد عاطفی، ابوطالب را عموجان خطاب کرد و گفت: عموجان اگر اینان خورشید را در کف دست راست و ماه را در کف دست چپ من قرار دهند هرگز از

آنچه برای آن مبعوث شده ام دست برنمی دارم. در این مذاکره قاطعیت پیامبر در اصول، مشرکین را در اولین برخورد با شکست مواجه کرد.

دومین مذاکره پیامبر که از اهمیت ویژه ای برخوردار است در محاصره اقتصادی و اجتماعی سران قریش در شعب ابیطالب بود. شعب ابوطالب دره ای در مکه است و پیامبر بعد از تحریم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، از سوی قریش با یاران وفادار خود به شعب ابیطالب پناه برد. این حادثه سه سال طول کشید و در طول آن، مسلمانان در سختی و عسرت فراوان زندگی می کردند. در چنین شرایطی مذاکره ای صورت گرفت و غائله خاتمه یافت.

در جریان نقض عهد بنی قریظه، پیامبر عده ای را به عنوان نماینده جهت مذاکره اعزام کرد. اجمال جریان بدین شکل بود که پیامبر با یهودیان بنی قریظه پیمان عدم تعرض و اتحاد بسته بود طبق این پیمان هیچ یک از طرفین نمی بایست با دشمن طرف مقابل هم پیمان گردد. در جریان جنگ احزاب، گروه های مخالف اسلام (احزاب) برای مقابله با مسلمانان هم پیمان شدند. در این جریان مذاکراتی بین احزاب و یهودیان بنی قریظه انجام شد و رئیس قلعه بنی قریظه متعهد کمک به مخالفان اسلام شد. این کمک برای احزاب ارزش زیادی داشت؛ چرا که مدینه در محاصره احزاب بود و تنها راه ورودی مدینه بوسیله قبیله بنی قریظه قابل گشایش بود. پیامبر اسلام در این شرایط حساس دیپلماسی خاصی اتخاذ نمود و نمایندگان خود را برای مذاکره گسیل داشت. به دنبال مذاکرات طولانی میان فرستادگان پیامبر و سران بنی قریظه، توافق بر حکمیت شد و طرفین فردی را برای حل و فصل اختلافات به عنوان حکم قرار دادند و بالاخره مسئله حل و فصل شد و بنی قریظه از هم پیمانی با مشرکان صرف نظر کرد. پیامبر در این بحران موفق شد با مذاکره سیاسی مسئله را حل نماید. در این مذاکرات، سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس و سعد بن معاذ، رئیس قبیله خزرج در هیئت نمایندگی پیامبر شرکت داشتند.

واقعه دیگر در ارتباط با یهودیان بنی نضیر بود، در حادثه ای دو تن از این یهودیان توسط مسلمانان اشتباهاً کشته شدند. پیامبر اسلام(ص) اگرچه حاکم و دارای قدرت سیاسی بود اما در یک اقدام انسانی و عادلانه فرمودند باید دیه توسط قاتلین به بازماندگان مقتولین پرداخت گردد. برای این منظور پیامبر نماینده ای برای مذاکره و توجیه سران بنی نضیر اعزام کرد.

پیامبر سعی می کرد با اعزام نماینده و سفیر، به سوی سران قبائل و دولت ها آنها را به اسلام دعوت کرده تا راه استقبال مردم از اسلام باز باشد. در عین حال نمایندگان انعقاد توافق نامه و عقد پیمان ها با بیگانگان را نیز مدنظر داشتند و برخی از این نمایندگان نیز در پایان مأموریت به انعقاد قراردادهای مهمی نائل شدند.

زمانی که پیامبر اسلام(ص) به اعزام فرستادگان خود به نقاط مختلف مصمم شد، روز بعد از نماز صبح به پیام رسانیان اسلام فرمودند: وقتی می خواهید با بندگان خدا روبرو شوید ناصحانه برخورد کرده و خیر آنان را خیر خود و شر آنان را از خود بدانید. شما در این مأموریت با بندگان خدا مواجه می شوید و اگر دل سوزانه و خیرخواهانه عمل نکنید خدا بر شما بهشت را حرام می کند. پیامبر تاکید کردند: مراقب باشید که شیوه پیام رسانیان حضرت عیسی(ع) را پیش نگیرید. چون حضرت عیسی حواریون را همانند من دعوت کرد اما آنان به آب و هوای محل مأموریت خود توجه کردند و اگر خوش آب و هوا بود رفتند و پیام را رساندند و در غیر اینصورت از انجام وظیفه سرباز زدند. عیسی نیز از این رفتار پیش خدا شکوه کرد.

اعزام هیات نمایندگی به قبیله قریش که منجر به صلح حدیبیه شد نیز نمونه ای دیگر از دیپلماسی پیامبر بود. در سال ششم هجری قبل از فتح مکه پیامبر با گروه زیادی از مسلمان ها عازم مکه شدند. این سفر صرفاً به منظور انجام فریضه حج و بدون انگیزه نظامی و ایام ماه های حرام بود. در این ماه ها به حکم قانون اسلام و اعتقاد اعراب جنگ حرام است. پیامبر اکرم(ص) نیز این ماه را انتخاب کرده بود که بدون عمل نظامی بتوانند حج کنند. مسلمانان نیز از اینکه بعد از سال ها می خواهند عمل حج را بجا آورند بسیار خوشحال بودند. دیری نگذشت که مشرکین از این جریان مطلع شدند و در برابر مسلمانان صف آرائی کرده و گفتند هرگز اجازه نمی دهیم پیامبر و مسلمانان به مکه بروند. در اینجا پیامبر نماینده ای برای مذاکره به قبیله قریش فرستاد. اما قریش در یک اقدام کینه توزانه سفیر پیامبر را آزار داده و از قبیله راندند. حتی قریش دست و پای مرکب او را قطع کرده و قصد کشتن وی را داشتند در حالی که از قدیم ترین سنت های بشری احترام به حفظ جان نماینده و سفیر است. علیرغم این برخورد پیامبر عقب نشینی نکردند و نماینده دیگری یعنی عثمان بن عفان را به میان قریش فرستاد. به نقل از برخی مورخین، بعضی از صحابه، عمر بن خطاب را برای اعزام به پیامبر معرفی کردند اما ایشان فرمودند عمر فردی خشن است و بارها قریش را آزار داده است و فرد مطلوب و مناسبی برای اعزام به قبیله قریش نیست. لذا پیامبر



عثمان بن عفان را که فردی نرم خو و اهل مدارا بود را به عنوان نماینده اعزام کرد. عثمان پس از ورود به مکه به خانه یکی از قریشیان که از اقوام وی بود وارد شد. براساس سنت عرب، صاحب خانه خود را متعهد به حمایت از مهمان می داند لذا عثمان در مکه از تعرض مصون ماند. وی پس از تماس با قریش نظر پیامبر را به آنان ابلاغ کرد. ولی سران قریش در یک جنگ روانی شایع کردند که عثمان را کشته اند. این شایعه موجب وحشت مسلمانان گردید؛ چرا که کشتن سفیر نشانگر يك حالت خصمانه و غیرقابل کنترل است. در حالی که مسلمانان منتظر حمله مشرکین بودند، پیامبر در یک اقدام مبتکرانه از مسلمانان بیعت مجدد گرفت که موسوم به بیعت رضوان گردید. این تاکتیک برای این بود که پشت گرمی مسلمانان نسبت به یکدیگر مشخص گردد و ترس و وحشت آنان از بین برود. مشهور است که پیامبر در پای درختی نشستند و تك تك مسلمانان آمده و با جان و مال با ایشان بیعت کردند. این تاکتیک موجب تقویت موضع مسلمانان در مذاکره گردید و گفتگوها به صلح حدیبیه منجر شد که در نهایت فتح مکه را به دنبال داشت.

برخی از مورخین، مصعب بن عمیر را به عنوان اولین سفیر پیامبر دانسته اند مصعب که از جوانان پاك نهاد بود جهت انجام مأموریت به مدینه اعزام شد. از حضرت علی(ع) نیز به عنوان آخرین سفیر پیامبر یاد شده است. وی پس از جنگ تبوک و قبل از حجة الوداع به یمن اعزام و مأموریت تبلیغی - سیاسی خود را به انجام رسانید.

شواهد تاریخی نشان می دهد که بسیاری از فرستادگان و سفیران پیامبر نه تنها در صحنه دیپلماتیک بلکه در عرصه جهاد و مبارزه با دشمنان نیز پیشتاز بوده و اکثر آنان نظیر جعفر ابن ابیطالب و مصعب بن عمیر در عرصه کارزار به شهادت رسیده و به لقاء الله نائل گردیده اند. نکته قابل توجه دیگر، شهادت برخی از فرستادگان پیامبر در حین انجام مأموریت است برای مثال حارث بن شجاع ابن وهب ابن منذر اسدی که به عنوان سفیر به دربار پادشاه غسانیان اعزام شده بود توسط عوامل غسانی به شهادت رسید و یا منذر بن عمرو که برای تسلیم نامه رسول الله(ص) به دربار سلطان نجد اعزام شد اما توسط این فرد به فیض شهادت نائل گردید.

نمونه دوم حادثه ای است که در تاریخ به واقعه بئر معونه (چاه معونه) معروف است. در این مقطع یکی از شخصیت های مسلمان بنام منذر بن عمرو از جانب پیامبر به عنوان نماینده و در راس یک هیات نمایندگی به نجد اعزام شد. هدف

این هیات معرفی اسلام به مقامات و مردم نجد بود. این هیات در مسیر خود به روستائی رسید که به علت مجاورت با چاه آب به بئر معونه معروف بود. هیات در این محل توقف کرد و از بین خود يك نفر را مأمور کرد تا نامه مسلمانان را به سلطان نجد تسلیم کند. اما سلطان نجد نه تنها نامه را باز نکرد بلکه دستور قتل فرد مذکور را داد و پس از مدتی، از افراد مسلح خود خواست تا به دیگر افراد هیئت حمله کنند و در نتیجه همه فرستادگان پیامبر به شهادت رسیدند. این حادثه به شدت پیامبر را آزرده؛ چراکه اعضای این هیئت عمدتاً از شخصیت های علمی بودند.

پیامبر اسلام در انتخاب نمایندگان و سفرای خود بسیار دقیق و محتاط عمل کرده و حتی الامکان سفرای بدون نقص و عیب را برمی گزیدند. سفرای پیامبر عمدتاً تیزهوش، سخنور، خوش سیما، شجاع و وفادار به ارزش های اصولی مکتب اسلام بودند. اگرچه جهت شناخت ابعاد وجودی نمایندگان و سفرای پیامبر اسلام محدودیت منابع وجود دارد اما به طور اجمال، معرفی زندگی و خصایص شخصیت های برجسته دیپلماتیک عصر پیامبر(ص) صورت می پذیرد.

از سال ششم به بعد مذاکرات فصل جدیدی به خود گرفت و مذاکرات فردی به گروهی تبدیل شد. در این زمان هیئت های نمایندگی که به «وفود» معروف است از مناطق مختلف به مدینه می آمده و با پیامبر ملاقات می کردند. برخورد پیامبر با وفود بسیار جالب و آموزنده بود. گاه اتفاق می افتاد که پیامبر شخصاً از وفود استقبال کرده و عباى خود را برای احترام برای نشستن هیئت های نمایندگی پهن می کرد. سال نهم به دلیل کثرت وفود، عام الوفود نامیده شد. برخی از منابع تعداد هیأت های نمایندگی در آن سال را تا هفتاد و دو نمایندگی ذکر کرده اند. بعضی از این هیئت ها برای عقد قرارداد، و برخی به عنوان هیات حسن نیت و یا اعلام رسمی پذیرش اسلام، به دیدار پیامبر می آمدند. محور مذاکرات در اکثر این مذاکرات عمدتاً دعوت به اسلام، عمل به قرارداد، دعوت به توافق های نسبی، دعوت به عدم تعرض نظامی و استقرار صلح و همزیستی بود. در این مذاکرات صداقت در کلیه مذاکرات و قاطعیت توأم با انعطاف و تاکید بر اصول از خصوصیات پیامبر اسلام بود.

اعزام مصعب بن عمیر به مدینه

مُصعب بن عمیر که در يك خانواده مرفه اما کافر پرورش یافته بود از اولین جواناني بود که به اسلام گروید و به همین دلیل مطرود خانواده متمول خویش گردید. وي از زُمره کساني است که به همراه جعفر ابن ابیطالب به حبشه مهاجرت کرد و در این سفر یار و مشاور جعفر بود. مُصعب همچنین در جریان محاصره شعب ابیطالب در کنار پیامبر بود و گرسنگي و رنج فراواني را همانند دیگر مسلمانان متحمل گردید. وي با علاقه خاصی تعالیم اسلام و بخصوص قرائت قرآن را فراگرفت و طولی نکشید که از مدرسين قرآن گردید.

در سال دوازدهم بعثت چون موسم حج فرا رسید پیامبر اسلام دین جدید را بر قبایل و ملل مختلف عرضه نموده و مردم را به سوي خدا دعوت کرد. در این میان گروهی از قبیله اوس و خزرج که هم پیمان یهود بودند اسلام را پذیرفتند و دربارگشت به یثرب، مردم این شهر را به دین اسلام دعوت کردند و طولی نکشید که اهل یثرب مسلمان شدند و چندی بعد يك پیمان دوستي در منطقه عقبه با رسول خدا منعقد کردند که به عقبه أولي معروف گردید. پیامبر خدا به ایشان فرمود:

«پاداش ماده اول پیمان این است که خداوند درقبال دفاع شما از پیامبر و کمک به ایجاد حکومت اسلامي، در زمینه های مناسب، شما را بر غرب سلطنت خواهد داد و عجم را شکست داده و به اطاعت شما در مي آورد».

پس از انعقاد پیمان، سران دو قبیله اوس و خزرج از جمله سعد بن زُراه از پیامبر خواستند تا نماینده ای را برای حفظ ارتباط و معرفي تعالیم و احکام اسلام به میان آنان بفرستد و رسول خدا مُصعب بن عمیر را برای این مأموریت سیاسي که ظاهري فرهنگی و تبلیغي داشت انتخاب نمود. مُصعب جواني رشید، خوش سخن، متدین و با وقار بود و این صفات، وي را شایسته نمایندگی پیامبر در قبایل اوس و خزرج نمود.

ابوزید بلخي با الهام از شیوه پیامبر برای تعیین سفیر در کتاب سیاست المختصره مي گوید:

«کسي را که برای سفارت اعزام مي داري باید داراي صدائي رسا، چهره اي زيبا و منظري دلپسند و ظاهري آراسته و بياني شايسته و گفتاري نیکو باشد. حافظ چيزي باشد که مأمور ابلاغ آن است تا آن را به همان صورت خود ادا کند».

مُصعب بن عمیر که در مقاطع مختلف و بخصوص در دوران سختي و مشقات مسلمين، لياقت و شايستگی خود را در اطاعت از دستورات نبوي ثابت کرده بود

در کسوت نمایندگی پیامبر نیز شخصیت والای خود را نشان داد و پس از ورود به یثرب ارتباط گسترده ای با مردم این شهر برقرار نمود.

وظایف مُصعب در مدینه را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. آموزش قرآن به مسلمانان.

۲. آموزش امور دین به آنان.

۳. اقامه نماز پیشاپیش آنها.

۴. دعوت مردم به دین نوین.

این چهار وظیفه دو هدف اصلی را دنبال می کرد:

الف) تبدیل مسلمانان به انسان هایی مکتبی و مسئولیت پذیر، که اسلام را در متن رفتار و کردار خویش به عنوان یک روش زندگی، عینیت بخشند. در این مسیر مأموریت مُصعب به آموزش قرآن خلاصه نمی شد بلکه مأموریت اصلی وی ایجاد بینش دینی در میان مردم بود تا قرآن در زندگی جامعه نقش عملی ایفا نموده و در پرتو آن برنامه های جامعه، طرح ریزی و انجام پذیرد. بدین صورت زندگی مسلمانان در مدینه چهره ای نوین یافت. آنان ارزش های جاهلی همانند شهوت و دنیاپرستی را از خویش دور کرده، کینه های کهن را کنار نهاده و حس انتقام را در خویش فرو نشاندند.

ب) آشنا ساختن مسلمانان به مسائل اسلامی و تعمیم آن در تمامی امور

سیاسی، نظامی، اقتصادی جامعه. مصعب در این زمینه نیز موفقیت های چشمگیری کسب کرد. دارا بودن اخلاقیاتی که یک مسلمان انقلابی باید داشته باشد، نقش موثری در کسب این موفقیت ها ایفا نمود و ثابت کرد که یک سفیر تنها هنگامی می تواند در پیشبرد یک هدف و آرمان موفق باشد که خود الگوی تمام عیار آن هدف و آرمان باشد. وی در کنار آموزش قرآن با تاسیس یک آموزشگاه، تعالیم اسلامی و ویژگی های حکومت الهی را در میان مردم ترویج نمود.

ج) برگزاري نماز، مصعب در پیشاپیش دو قبیله اوس و خزرج که اسلام آورده بودند به نماز می ایستاد و علیرغم اینکه این دو قبیله را کینه ای کهن بود، آنها در کنار یکدیگر به نماز ایستاده و بجای نبرد داخلی علیه دشمن خارجی متحد می شدند.

تنها چند روز از ورود او به یثرب نگذشته بود که گروهی از جوانان خزرج به اسلام گرویدند و کمتر خانه ای بود که سکنه آن سخن از دین اسلام و خصائل پیامبر را

به میان نیاورند. اقدام مهم مُصعب، مذاکره با سعد بن معاذ از رؤسای قبیله اوس بود. سفیر پیامبر برای توفیق در مأموریت خود نخست از طریق ایجاد ارتباط با اهالی یثرب، افراد با نفوذ و کلیدی این شهر را شناسائی کرده و سپس با برقراری روابط با این افراد، راهکارهای اجرائی را برای توفیق در مأموریت خود اتخاذ نمود. یکی از افراد با نفوذ مدینه سعد بن معاذ بود. سعد که مردی اندیشمند و جوانمرد بود نخست فعالیت های مُصعب را با سوء ظن دنبال نمود و حتی از بیم سرپیچی جوانان از آداب و رسوم قبیله، به نماینده خود فرمان داد تا از اقدامات فرهنگی مُصعب ممانعت نماید.

مصعب معمولاً به همراه «اسعد بن زراره» یکی از جوانان با وفای یثرب که خویشتن را وقف اسلام نموده بود، به خانه های مردم مدینه رفته و با آنان به گفتگو می نشست. وی آیات قرآن کریم را برای آنان تلاوت و اهداف و اصول اساسی اسلام را تبیین و ایشان را به اسلام فرا می خواند.

یک روز مُصعب به همراه یار وفادارش اسعد بن زراره برای تبلیغ به سوی باغ یکی از افراد قبیله «بنی ظفر» به راه افتادند. این خبر به گوش «سعد بن معاذ» و «اسید بن خضر» سرداران قبیله «بنی اشهل» رسید و آنان از اینکه مصعب به خود جرأت داده و وارد مملکات آنان گشته تا مردم را از بت‌هایشان رویگردان نمایند، دچار خشم شدند. سعد رو به اسید نموده گفت:

«به سوی مصعب و سعد بن زراره برو و به آنها بگو که از راهی که آمده اند باز گردند. آنها درصدد گمراه نمودن مردم و فریب دادن جوانان ما هستند».

سپس به توجیه آن پرداخت که چرا خود نمی رود و گفت:

«می دانی که سعد بن زراره با من قرابت نزدیک دارد که او پسرخاله من است و مصعب نیز یار محمد(ص) است و من نمی خواهم با او خشونت کنم».

اسید سلاح خود را برگرفت و در حالی که از چشمانش شرر می بارید و خشم، وجودش را فراگرفته بود به سوی باغ راه افتاد.

چون «سعد بن زراره» اسید را بدید به مصعب گفت:

این سردار قوم خود است، پس خدای را به وی بشناسان.

مصعب به آرامش و اطمینان نگاهی به وی افکنده گفت:

او را بشناسان تا با او سخن بگویم.

و سرانجام اسید در حالی که کینه دلش را فراگرفته بود فرارسیده گفت: شما را چه شده که به اینجا آمده اید تا مردم را گمراه سازید. اگر برای جان خویش ارزشی قائلید از اینجا بروید.

تعصب اسید نسبت به بتان خدایانش بدان حد بود که آماده انجام هرگونه کاری در حق مصعب گشته بود حتی اگر جان وی را می گرفت.

مصعب با آرامش بسیار رو به او کرده گفت:

بنشین تا دمی با هم سخن گوئیم. اگر سختم را نکو یفتی بپذیر وگرنه از آن دوری جوی.

در برابر منطق نتوان مقاومت کرد. هر چند که اسید را خشم بسیار فراگرفته و به قصد آسیب رساندن به مصعب آمده بود، لیکن روش منطقی مصعب راه در برابر وی مسدود نموده او را وادار به شنیدن سخنان او نمود و گفت سخت را پذیرفتم.

این را گفت و سپس در حالی که سعی می کرد از خشمش بکاهد و اندکی آرامش یابد بر زمین نشسته درهای قلبش را باز نمود و سراپا گوش شد تا به سخنان مصعب گوش فرا دهد.

مصعب فرصت را مغتنم شمرده آیاتی از قرآن کریم را برای وی تلاوت نمود و سپس به تفسیر آیات پرداخت.

اسید آشکارا می لرزید. آیات پروردگاری در درونش نفوذ کرده با سلول هایش می-آمیختند و او را به لرزه در می آوردند و سپس به ژرفنای فطرت وی نفوذ کرده ریشه-های تباهی و گمراهی را در او سوزاندند. پس از آن اسید اذعان نمود که سخنانی چنین زیبا و دلربا تاکنون نشنیده. سپس ایمان آورده و توسط مصعب مسلمان گشته گفت:

در انتظار من مردی است که سردار قوم خود است و اگر اسلام آورد تمامی قوم او مسلمان خواهند شد. من او را نزد شما خواهم فرستاد.

اسید در حالی که سوی سعد بن معاذ باز می گشت که چهره اش نشان از تغییری عمیق در درونش داشت. چندی پیش درحالی می رفت که چهره اش در اثر خشم و غضب بسیار درهم رفته بود و اکنون باز می گردد در حالی که آثار شادی و سرور در چشمانش موج می زند. چون سعد او را دید رو به سوی قوم خود نموده گفت، سوگند یاد می کنم که اسید آنگونه که رفت بازنگشته و سپس روبه او کرده گفت:

چه کردی؟

اسید پاسخ داد:

با آن دو مرد به سخن نشستیم، سوگند که آنها را زیان آور نیافتم. آنها را تهدید کردم اما پاسخ شنیده که هر کار که می توانی انجام ده. سعد شمشیر خود را برکشیده در برابر مصعب ایستاده از او خواست تا از تبلیغ اسلام دست جسته و باز گردد.

مصعب دریافت که فرصتی ارزشمند یافته است. اسید به او گفته بود که فردی را خواهد فرستاد که سردار قوم خود است و اگر اسلام آورد، تمامی قوم او مسلمان خواهند شد. اکنون اگر بتواند «سعد بن معاذ» را به اسلام درآورد، خواهد توانست زمینه مردمی نهضت اسلامی را گسترش داده و پیروزی بزرگی برای مکتب خود بدست آورد.

با همان روش پیشین با سعد روبرو گشته به او گفت:  
- بنشین تا دمی سخن گوئیم. اگر سختم را نکو یافتی آن را بپذیر وگرنه ما را از اینجا بران.

سعد سلاح را در نیام گذارده بر زمین نشست تا به سخنان مصعب گوش فرا دهد. مصعب به تلاوت آیاتی از قرآن پرداخت. آیات قرآن، سعد را می لرزاند. به درون پیکرش نفوذ می کرد، در قلبش می نشست و به مغزش می رفت، آن را در برمی گرفت. او می دید که نوری وجودش را فراگرفته، اما قومش هنوز در تاریکی بسر می برند و بر او که رهبر آنها است تکلیف که آنان را به سوی نور و راستی هدایت و ارشاد کند. و سرانجام در حالی که مسلمان شده و به پروردگار یکتا ایمان آورده بود به سوی قوم خود بازگشت.

سعد تمامی ارزش های جاهلی را برای جذب قوم خویش به سوی اسلام بکار گرفت. او آنها را گرد آورده، فریاد برآورد:

ای قوم بنی اشهل...

همه سکوت کردند تا ببینند او چه می خواهد بگوید.

مرا چگونه می دانید؟

و حضار يك صدا پاسخ دادند:

تو سرور مائی، گفتارت برترین گفتار و کردارت بهترین کردار است.

پس از آنکه سعد این سخن را از آنان شنید و شرایط را آماده ساخت، گفت:

پس از این گفتار زنان و مردان شما حرام است جزآنکه به خدا و پیامبر او ایمان آورید.

سپس آنچه را مصعب به وي آموخته بود براي آنان بيان کرده به نکوهش تقاليد و رسوم جاهلي و ذکر مزايای عقیده اسلامي پرداخت.

قوم او که دريافتند در گمراهي بسر مي برده و بر برتري اسلام قانع گشتند ايمان آورده و مسلمان شدند.

بدین گونه قبیله اي بزرگ - بني اشهل - اسلام آورده و گروه گروه به دین اسلام درآمدند و خويشتن را از کوره راه هاي تاريك جهالت و گمراهي رانده وارد دوران نوراني حق و راستي گشتند. و منشأً تامامي اين تغييرات شگرف، سفیر پیامبر يعني مصعب بن عمير بود.

### مصعب و اولين نماز جمعه

از آنجا که قبایل اوس و خزرج هم پيمان يهوديان بودند وهمواره تحت تأثير عبادات دسته جمعي يهود که در روزهاي شنبه برگزار مي شد، قرار داشتند پیامبر اسلام با ارسال نامه اي به مصعب از وي خواست تا نماز جمعه را در يثرب برپا کرده و مردم را به انجام اين عبادت سياسي و اجتماعي دعوت نمايد. ترجمه متن نامه پیامبر از اين قرار است:

«همچنانکه مي بيني يهوديان در روز شنبه تظاهر به زيور مي کنند ظهر روزهاي جمعه شما نیز زنان و فرزندانتان را جمع کنید و با خواندن دو رکعت نماز به خدا تقرب جوئيد و خود را نزديک خدا سازيد».

بدین سان اولين نماز جمعه به امامت مصعب در مدینه اقامه شد و وي نه فقط به عنوان سفیر سياسي و مبلغ اسلام بلکه به عنوان امام جمعه نیز مأموریت خود را ادامه داد. مصعب پس از يك سال اقامت، يثرب را ترك کرد و به مکه مراجعت نمود. وي در اين مأموریت نقش موثري در معرفي اسلام، تعليم قرآن، تضعيف پيوندهاي اوس و خزرج با يهوديان و تثبيت موقعیت حکومت اسلامي در مدینه ایفا نمود. به دنبال زمينه هاي مساعدی که به دليل مأموریت مصعب در يثرب فراهم شده بود، آئين اسلام در اين سرزمین گسترش يافت.

مصعب پس از بازگشت از مدینه در کنار پیامبر فعالیت هاي سياسي و نظامي خود را دنبال کرد و در جنگ بدر يکي از سه پرچمدار سپاه اسلام بود. بالاخره اين سفیر سرفراز پیامبر در جنگ أحد به لقاي دوست نائل و در کنار ديگر شهداي أحد در مدینه النبي(ص) رخ در نقاب خاک کشيد.



پس از آشکار شدن دعوت علنی پیامبر، از سال سوم بعثت به بعد، فشار و آزار مشرکان بر مسلمانان افزایش یافت. در نتیجه عده ای از مسلمانان برای دوری از گزند مشرکان مکه، و برای معرفی شعایر اسلام، تصمیم به خروج از مکه گرفتند. حضرت پیامبر(ص) با شناختی که از اوضاع بین المللی در آن مقطع داشت به آنها فرمود: اگر به کشور حبشه سفر کنید، برای شما بسیار سودمند است، زیرا در آنجا به دلیل حضور زمامداری نیرومند و دادگر به کسی ستم نمی شود، پس به حبشه بروید که سرزمین صدق است، شما می توانید در آنجا باشید تا خداوند راه نجات و گشایشی برای شما فراهم کند.

گروهی از مسلمین که ۱۰ تا ۱۵ نفر بودند، بی درنگ و شبانه، دور از دید مشرکان به سوی جده روانه شده و از آنجا با کشتی به سوی حبشه رفتند. این گروه در ماه رجب سال پنجم بعثت به سوی حبشه رفته و در ماه شعبان و رمضان در آنجا با کمال آزادی و امنیت اقامت کردند. در این هنگام گزارش دروغی به آنها رسید که عده زیادی در مکه مسلمان شده اند و آزار مشرکان برطرف شده است. آنها به مکه بازگشتند، ولی وقتی که به دروغ بودن گزارش اطلاع یافتند، جز چند نفر، بقیه به حبشه مراجعت نمودند.

در سال پنجم هجرت، گروه دیگری متشکل از هفتادوپنج یا هشتاد و چند نفر همراه دوازده نفر زن به سرپرستی حضرت جعفر ابن ابیطالب(ع) به سوی حبشه رهسپار شدند و در حبشه با کمال آزادی و امنیت به زندگی خود ادامه دادند. با این که مشرکان به سختی آنها را تهدید می نمودند، آنها نهراسیدند و با هجرت انقلابی خود، برای حفظ دین و صدور انقلاب به حبشه، دست به این حرکت سیاسی - فرهنگی زدند، و با ایثارگری از خانه و کاشانه خود برای پیروزی اسلام گذشتند.

خبر آزادی و آسایش مسلمانان در حبشه به گوش مشرکان مکه رسید و آتش کینه در دل آنها افروخته شد. آنها وحشت زده شدند، زیرا می دیدند که مسلمانان آنجا را به صورت یک پایگاه محکم قرار داده و ترس آن را داشتند که با نفوذ مسلمانان در دربار نجاشی (زمامدار حبشه)، او را به اسلام جذب کنند و با کمک او لشکر مجهزی تشکیل داده و آیین بت پرستی را در جزیره العرب ریشه کن سازند.

سران شرك در مجلس شوراي «دارالندوه» اجتماع کرده و در اين مورد به گفتگو پرداختند. تصميم گرفتند که نمايندگان زبردستي با هداياي گرانبها به دربار نجاشي بفرستند، و با دادن هدايا به وزيران و درباريان، به دربار نجاشي نفوذ نمايند و سرانجام نجاشي را به اخراج و تسليم نمودن پناهندگان مسلمان وادارند.

عمروعاص و عبدالله بن ابي ربيعه، با هداياي گرانبها به حبشه رسيدند و يکراست به دربار پادشاه حبشه «نجاشي» رفتند. نخست هداياي به رجال دربار و وزيران دادند و با دادن رشوه، دل آنان را نرم کردند تا در مجلس پادشاه از آنها حمايت کنند.

خواهی که دل دلبر تو نرم شود  
از پرده برون آید و بی شرم شود  
زاری مکن و زور مزن، زربفرست  
زر بر سر فولاد نهی نرم شود

مجلس شاهانه نجاشي تشکيل شد. نجاشي در آن شرکت نمود، و نمايندگان قريش با احترام وارد مجلس شدند و در برابر نجاشي به سجده افتادند و هداياي خود را تقديم نمودند، و در کنار زمامدار حبشه نشستند.

در اين هنگام «عمروعاص» پس از تملق و چاپلوسي چنين گفت: «ما مردم مکه هستيم که افتخار داريم در مجاورت کعبه زندگي مي کنيم و با اعلي حضرت نجاشي دوستي و ارادت داريم. زندگي آرامي داشتيم، ولي چند نفر جوان بي خرد، آرامش شهر ما را به هم زده اند. آنان معتقد به دين جديدي هستند که نه با آيين ما سازگار است و نه با آيين شما که مسيحي هستيد، حرف هاي عجيب و بي سابقه اي مي زنند. آئين پدران ما را به سفاهت و ناداني، نسبت مي دهند. اختلاف و دو دستگي ايجاد کرده اند و عده اي را فریب داده اند، و اينک فرار کرده به اينجا آمده اند. اکنون به نمايندگي از بزرگان قريش از شما تقاضا داريم آنها را به ما بسپاريد، تا به مکه بازگردانيم...»

حاشيه نشينان نجاشي که قبلاً با رشوه هاي نمايندگان قريش، فريفته شده بودند، به نفع آنها سخن گفتند و تقاضاي آنها را تايبید نمودند و گفتند: مهاجران مسلمان را به اينها تسليم کن، تا به بلاد و قوم خود بپيوندند.

نجاشي در حالي که خشمگين شده بود، گفت: نه هرگز، من قومي را که به من پناهنده شده اند، تسليم نمايندگان قريش نمي کنم. تا آنها را به اينجا حاضر

کنم، و آنها نیز سخن خود را بگویند و نظر خود را در مورد نمایندگان قریش ارائه دهند.

برای نمایندگان هیچ چیزی بدتر از این نبود که مهاجران مسلمان در مجلس شاه، حاضر شوند و از خود دفاع کنند، ولی چاره ای نداشتند، زیرا فرمان اکید شاه بود که آنها حاضر شوند.

نجاشی برای جعفر و همراهان پیام فرستاد، و آنها را به مجلس خود فراخواند. جعفر و همراهان به مجلس نجاشی وارد شدند. جمعی از اسقف های مسیحی در حالی که کتاب های خود را روبروی خود گشوده بودند، در مجلس حاضر شده بودند، تا در مورد اسلام مطالبی را از مهاجران مسلمان بپرسند.

در این هنگام یکی از اسقف ها خطاب به مهاجران مسلمان گفت: این دینی که شما دارید، چه دینی است که نه با آیین قوم خودتان سازگار است و نه با آیین ما (مسیحیان) و نه با آیین سایر ملل؟

«جعفر طیار» قفل سکوت را شکست و خطاب به نجاشی چنین گفت: ایها الملک! کنا اهل جاهلیة، نعبد الاصنام، و نأكل المتیة؛ ونأتی الفواحش، ونقطع الارحام، و نسئء الجوار، ویاكل القوی منا الضعیف حتی بعث الله الینا رسولا نعرف نسبه و صدقه وامانته و عفاه فدعانا لتوحید الله... ای زمامدار، ما مردمی نادان بودیم. در کارهای زشت غوطه ور بودیم، بت پرستی، مردارخواری، بی عفتی، قطع رحم، بد رفتاری با همسایگان و ربودن حق ضعیفان توسط زورمندان، کار هر روزه ما بود. تا این که خداوند رسولی از میان ما به سوی ما فرستاد. نسب و امانتداری و صداقت و عفت او را به خوبی می شناختیم. او ما را به عبادت خدای یکتا و ترک بت پرستی و آیین خرافی نیاکان مان فراخواند، و ما را به

راستگویی، امانتداری، وصله رحم، نیکی به همسایه، دوری از کارهای زشت و اجتناب از خونریزی و ناپاکی دعوت فرمود، و ما را از بی عفتی ها، روابط نامشروع، ظلم، خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان با عفت، بازداشت، و به ما امر کرد که تنها خدای یکتا را بپرستیم، و برای او شریک و همتا نگیریم، و نیز ما را به نماز و روزه و زکات و... امر کرد. ما به او ایمان آوردیم و او را تصدیق نمودیم و از او پیروی کردیم. قوم ما با ما دشمنی کردند و ما را تحت فشار و آزار خود قرار دادند، تا ما را به بت پرستی و آیین جاهلیت بازگردانند... و چون بر ما چیره شدند، به آزار ما پرداختند، و مانع آن شدند که ما آزادانه برنامه های دین خود را اجرا کنیم، از این رو به کشور شما آمده ایم، و تو را بر دیگران برگزیده-ایم، و به جوار تو پناهنده شده ایم. امیدواریم که در اینجا در نزد شما به ما ظلم و ستم نشود.

بیان گرم و دلنشین و منطقی جعفر، زمامدار حبشه و رجال کشورش را تحت تاثیر عمیق قرار داد و همه حاضران سراپا گوش و مجذوب سخنان سخنور بزرگ، حضرت جعفر شده بودند، تا در این راستا بیشتر سخن بگوید.

در این هنگام نجاشی به جعفر رو کرد و گفت: آیا از آنچه را که خداوند بر پیامبر شما وحی کرده، چیزی همراه داری تا برای ما بازگو کنی؟

جعفر گفت: آری

نجاشی گفت: برخی از آن آیات را برای ما بخوان.

جعفر با مهارت خاصی، آیات آغاز سوره مریم را که مطالب آن با آیین مسیحیت ارتباط تنگاتنگ داشت و مربوط به خلقت مسیح(ع) بود برگزید و با آهنگ ملکوتی، آن آیات را از آغاز تا این آیه خواند:

و هزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا:

شاخه درخت خرما را حرکت بده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد.

نجاشی و اسقف ها آنچنان تحت تاثیر قرار گرفتند که بی اختیار گریه کردند، به طوری که ریش نجاشی از اشک چشمانش خیس شد، و کتاب های اسقف ها از اشک-هایشان تر گردید. در این وقت، نجاشی گفت: این سخنان با آنچه حضرت عیسی(ع) آورده، همسان و هماهنگ است، و از يك چشمه گرفته شده است. سپس نجاشی به دو نماینده قریش، عمروعاص و عبدالله بن ابی ربیع، رو کرد و گفت: بروید، سوگند به خدا هرگز آنها (مهاجران مسلمان) را به شما تسلیم نمی کنم.

به این ترتیب نقشه شوم نمایندگان قریش، خنثی شد و آنها با کمال شرمندگی و شکست از مجلس خارج شدند.

مطابق بعضی از روایات، هنگامی که جعفر آیات قرآن را خواند، نجاشی گریه کرد و گفت: سوگند به خدا حق همین است.

ابوطالب پدر جعفر، از محبت های نجاشی نسبت به پناهندگان اطلاع پیدا کرد و دریافت که زمینه اسلام خواهی در وجود نجاشی فراهم شده و اکنون وقت آن است تا با اشعار تشکرآمیز خویش درباره دعوت او به اسلام، احساسات پاکش را نثار نجاشی کند. اشعار تشکرآمیز ابوطالب چنین بود:

الا ليت شعري كيف في الناس جعفر

و عمر و واعداء النبي الاقارب

وهل نال افعال النجاشي جعفرا

واصحابه ام عاق ذلك شاغب  
وتعلم خيار الناس انك ما جد  
كريم فلا يشقي لديك المجانب  
و تعلم بان الله زادك بسطه  
و اسباب خير كلها لك لا زب

«کاش می دانستم که جعفر و عمروعاص و دشمنان نزدیک پیامبر(ص) در میان مردم چه کردند؟

آیا کرم و خوش رفتاری نجاشی شامل حال جعفر و اصحابش شد، یا این که افراد بد سرشت، مانع آن شدند.

ای نجاشی، انسان های نیک می دانند که تو شخص شریف و بزرگواری هستی، و از ناحیه تو به پناهندگان سخت نمی گذرد.

و نیز مردم می دانند که خداوند، مقام ارجمندی به تو داده و همه گونه وسایل نیکی ها را در وجود تو جمع نموده است.

هنگامی که این اشعار به دست نجاشی رسید، او که چنین انتظاری را نداشت، بسیار شادمان شد، و بر احترام های خود به جعفر و همراهانش افزود:  
ابوطالب از شادمانی نجاشی آگاه شد و اشعار دیگری در جذب او به اسلام سرود و نزد او فرستاد.

پیامبر نیز نامه ای برای نجاشی فرستاد، و در آن نامه او را به اسلام دعوت کرد، و فرمود: «پسر عمویم جعفر را همراه گروهی نزد تو فرستاده ام. تو و سپاهت را به سوی خدا دعوت می نمایم. آن را بپذیر.»

نجاشی جواب نامه را نوشت و در آن اقرار به اسلام کرد، و سی نفر از کشیشان را همراه هدایا نزد رسول خدا(ص) فرستاد. آنها به مدینه آمدند و در محضر آن حضرت، مسلمان شدند و به حبشه بازگشتند.

اینها همه از آثار تبلیغات شیوا و مستدل جعفر بود که تحولی عظیم در حبشه ایجاد کرد، و انقلاب اسلامی را به آنجا صادر نمود، و بذر اسلام را در دل های مردم آنجا پاشید و به زودی شاهد ثمره آن شد.

مهاجران در حالی که در کشور حبشه، با کمال آزادی به سر می بردند، و هر لحظه شاهد پیروزی های خود و اسلام بودند، از فراق و هجران پیامبر(ص) می سوختند و همواره دقیقه شماری می کردند تا بلکه دیدگانشان به جمال پیامبر(ص) منور گردد.

پس از آن که رسول اکرم(ص) از مکه به مدینه مهاجرت کرد، اسلام در آن سرزمین، خیلی سریع گسترش پیدا کرد و بر اثر پیروزی های پی در پی مسلمانان، قدرت و مکنّت آن دیار به دست مسلمانان افتاد، و پس از صلح حدیبیه که در سال ششم هجری واقع شد، آزادی و عظمت اسلام مقدمات مراجعت مهاجران حبشه را پی-ریزی کرد.

کم کم صبح وصال، چهره زیبای خود را به دل دادگان حق نشان داد و نامه ای از پیامبر(ص) به نجاشی فرستاده شد که بقیه مهاجران را به مدینه اعزام کند.

نجاشی زمینه حرکت مسلمانان را فراهم نمود، ام حبیبیه را که به فرمان پیامبر(ص) به عقد ازدواج آن جناب درآورده بود. با سایر زنان مهاجر در يك كشتی، و مردان را در کشتی دیگر به وسیله «عمرو بن امیه و شرحبیل بن حسنه» با سی نفر از دانشمندان به مدینه اعزام نمود.

به این ترتیب، هجرت شکوه مندانه و پربار پانزده ساله مهاجران به سرپرستی جعفر به پایان رسید و آنها که در سال پنجم بعثت از مکه به حبشه پناه برده بودند، در سال هفتم هجرت هنگامی که پیامبر(ص) و مسلمانان در مدینه با یهودیان خیبر می-جنگیدند، و پیروزی نصیبشان شده بود، وارد مدینه شدند. در يك چنین موقعیتی، پیامبر(ص) از مهاجران استقبال کرد. دست به گردن جعفر انداخت و پیشانی او را بوسید.

اینها همه نتیجه تبلیغ و تلاش موثر حضرت جعفر(ع) بود که در خارج از وطن در طول پانزده سال، انجام داده بود. این بود که پیامبر(ص) از آمدن جعفر، بسیار خوشحال و مسرور شد. وقتی که جعفر در اولین ملاقات، از دور پیامبر(ص) را دید، روی يك پا راه رفت تا احترام به رسول خدا(ص) کند، و رسول خدا(ص) دوازده قدم به استقبال جعفر رفت. هنگام ملاقات، رسول اکرم بین دو چشم جعفر را بوسید و فرمود:

بایهما اسر بفتح خیبر ام بقدم جعفر.

به کدامیک از این دو پیشامد خوشحال گردم، به فتحي که در خیبر نصیب ما شد، یا به آمدن جعفر.

در این هنگام رسول خدا(ص) در ملاقات با جعفر، آن تلاشگر آگاه و سردار رشیدی که باعث آبروی اسلام گردید، از خوشحالی گریه کرد و فرمود:  
والله لا ادري بایهما انا اشد سروراً، بقدمك يا جعفر، ام بفتح الله علي اخيك  
خیبر.

به خدا سوگند، نمی دانم به کدام يك خوشحالت‌تر باشم، از آمدن شما ای جعفر یا به خاطر پیروزی و فتوحی که خداوند نصیب برادرت علی(ع) در نبرد خیبر نموده است.

#### سفیر اسلام در حبشه

عمرو بن امیه ضمری از یاران وفادار پیامبر(ص) بود که در سال هشتم هجری برای تسلیم نامه رسول خدا عازم حبشه گردید. وی نخستین سفیری بود که بعد از هجرت از مدینه بیرون رفت. سرزمین حبشه با هیجده هزار کیلومترمربع وسعت در شرق آفریقا قرار دارد و در دوران پادشاهی انوشیروان ساسانی، مورد حمله ایران واقع شده بود. در آن سال هنوز نجاشی زمامدار حبشه بود و مسلمانان از برخورد گرم و دوستانه وی با مهاجرین در سال‌های قبل از هجرت خاطرات خوبی داشتند. به دلیل رفتار محبت آمیز نجاشی بود که لحن نامه پیامبر(ص) به امپراتور حبشه نیز دوستانه تر و صمیمانه تر از نامه‌های ارسالی به زمامداران کشورهای دیگر بود. پیامبر در نامه‌های خود به سایر زمامداران، آنان را به عقوبت الهی هشدار داده بود اما در نامه خویش به نجاشی از عبارات بشارت‌دهنده استفاده شده است. در نامه‌های دیگران هیچگاه به زمامداران روم، ایران و یا مصر درود فرستاده نشده بود اما در نامه به نجاشی، پیامبر سلام خود را به وی ابلاغ می‌کند. علاوه بر این نامه به نجاشی دارای محتوای اعتقادی و ایدئولوژیک است و در آن ضمن اشاره به صفات الهی، موضوع «الوهیت» یا «خدا انگاری» حضرت عیسی(ع) با استناد به دلایل قرآنی و عقلانی مردود دانسته شده است. در واقع ضمن مقایسه ولادت مسیح(ع) با ولادت حضرت آدم(ص)، تاکید شده که حضرت آدم(ع) نیز فاقد پدر بوده و خلق افرادی مانند وی برای خداوند خالق، آسان است.

ترجمه این نامه چنین است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان،

نامه‌ایست از محمد پیامبر خدا به نجاشی زمامدار حبشه، درود بر شما، من خدائی را که جز او خدائی نیست، ستایش می‌کنم؛ خدائی که از عیب و نقص منزّه است، و بندگان فرمانبردارش، از خشم او درامانند. او به حال بندگان ناظر و گواه است. گواهی می‌دهم که عیسی فرزند مریم، روحی است از جانب خدا و

کلمه‌ای است که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیروئی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش به وجود آورد. من ترا به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می‌کنم و از شما می‌خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید و از آئین من پیروی نمائید، ایمان به خدائی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه! آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من شما و تمام لشکریان تو را به سوی خدای عزیز دعوت می‌کنم، و من به وسیله این نامه و اعزام سفیر، به وظیفه خطیری که بر عهده داشتم عمل کردم و ترا پند و اندرز دادم، درود بر پیروان هدایت».

عمرو بن امیه ضمری سفیر پیامبر در دیدار با نجاشی و پس از تسلیم نامه رسول خدا(ص) با جملاتی شیوا که حاکی از شناخت وی از روحیات امپراطور حبشه بود، وی را فردی پاک طینت خطاب کرد و از بذل توجه وی به مسلمانان بخصوص به هنگام مهاجرت به حبشه تشکر کرد. وی سپس ضمن ابراز احترام به انجیل گفت این کتاب از سوی خدا نازل شده و در همین کتاب به نبوت پیامبر خاتم اشاره گردیده و اسلام ناسخ ادیان قبلی است و لذا بر شما و مسیحیان فرض است که از پیامبر اسلام پیروی نمائید.

عمرو بن امیه ضمری آنگاه با گفتاری توأم با بشارت دهیم، نجاشی را به خیر و فلاح در صورت پذیرش اسلام بشارت داد و در عین حال وی را از عواقب الهی و عدم پذیرش اسلام آگاه ساخت. وی با اشاره به یهودیانی که از پذیرش دین مسیح رویگردان بودند گفت مبادا که شما نیز به سرنوشت قوم یهود مبتلا گردید. اظهارات سفیر پیامبر در نجاشی موثر واقع شد و وی را تحت تاثیر قرار داد به طوری که بر خاتمیت نبوت رسول الله(ص) گواهی داد و گفت همان طوری که حضرت موسی از نبوت حضرت مسیح خبر داده، مسیح نیز علائم و نشانه‌های پیامبر آخر الزمان را گزارش کرده است. نجاشی آنگاه برای اعلام عمومی رسالت پیامبر به مردم حبشه ابراز آمادگی کرد و گفت: اگر برای من امکان داشت همین امروز به سوی محمد(ص) می‌شناختم اما ضرورت دارد تا در حبشه باشم و بتدریج مردم را برای پذیرش اسلام مهیا نمایم. وی فرستاده پیامبر را مورد تفقد فراوان قرار داد و در پاسخ به نامه پیامبر، مرقومه ای نوشت و تسلیم عمرو کرد. وی همچنین فرزند خود به نام «رارها» را برای ابراز دوستی و ارادت به محضر رسول الله فرستاد. متن نامه وی چنین بود:



«به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه‌ای است به سوی «محمد» رسول خدا از «نجاشی» درود کسی که جز او خدائی نیست، درود کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را پیرامون نبوت و بشریت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسمان سوگند، آنچه بیان نموده بودید، عین حقیقت است و من هیچ مخالفتی با آن ندارم، و از حقیقت آئین شما نیز آگاهی یافته‌ام و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که مقتضیات ایجاب می‌کرد، خدمات لازم به عمل آمد، و من اکنون به وسیله این نامه گواهی می‌دهم که شما فرستاده خدا و شخص راستگو که کتاب‌های آسمانی او را تصدیق می‌کنند، می‌باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفر بن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم.

من برای ابلاغ پیام و اسلام خود، فرزندانم «رارها» را رهسپار محضر مقدستان کرده و صریحاً اعلام می‌دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم، و اگر دستور فرمائید خودم رهسپار خدمت پرفیضان شوم، درود بر شما ای رسول خدا». نجاشی هدایای مخصوصی نیز برای پیامبر گرامی فرستاد و پیامبر هم بعداً دو نامه دیگر برای نجاشی فرستاد.

#### سفیر پیامبر (ص) در دربار ایران

عبدالله بن حذافه سهمی قرشی، افسر ارشد سپاه اسلام بود که در آغاز سال هفتم هجری به عنوان سفیر پیامبر، به دربار خسرو پرویز شاه ایران گسیل شد. خسرو پرویز دومین پادشاه ایران پس از انوشیروان بود که سی و دو سال قبل از هجرت پیامبر به سلطنت رسید. وی پادشاهی مغرور، جاه طلب و خوشگذران بود و مورخین یکی از علل افول ایران در آن دوره را بی تدبیری و خودکامگی خسرو پرویز می‌دانند. در اوایل سلطنت وی، ایران تبدیل به یک قدرت جهانی شده بود تا جائی که سلطان روم با اعزام فرستاده، از دولت ایران تقاضای صلح نمود اما پس از چندی به دلیل غرور و تسامح دربار ایران، سپاه روم تا نزدیک تیسفون رسید و خسرو پرویز از بیم جان خود فراری شد و به دست فرزند خود «شیرویه» به قتل رسید.

پیامبر اسلام عبدالله بن حذافه سهمی را مأمور کرد تا به ایران رفته و با تسلیم نامه پیامبر به خسرو پرویز وی را به اسلام دعوت نماید.

ترجمه نامه پیامبر به شرح زیر است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از محمد، فرستاده خداوند به کسری بزرگ ایران. درود بر آن کس که حقیقت جوید و به خدا و پیامبر او ایمان آورد و گواهی دهد که جز او خدائی نیست و شریک و همتائی ندارد و معتقد باشد که «محمد» بنده و پیامبر او است. من به فرمان خداوند ترا به سوی او می‌خوانم. او مرا به هدایت همه مردم فرستاده است تا همه مردم را از خشم او بترسانم، و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی، و اگر از ایمان و اسلام سربرتافتی، گناه ملت مجوس بر گردن تو است.»

با ورود سفیر پیامبر به دربار و تسلیم نامه به خسرو پرویز، مترجم، نامه را ترجمه نمود. اما هنوز ترجمه نامه تمام نشده بود که خسرو پرویز در حالی که فریاد می‌کشید «این مرد را ببینید که نام خود را پیش‌تر از نام من نوشته است» نامه را از مترجم گرفت و پاره کرد. وی دستور داد سفیر اسلام را نیز از کاخ بیرون کنند. عبدالله فوراً به مدینه برگشت و گزارش مأموریت خود را به آگاهی رسول خدا رساند. پیامبر از برخورد غیرمؤدبانانه خسرو بسیار ناراحت شد و در حق وی چنین نفرین کرد:

«اللهم مزق ملکه»

خداوندا رشته سلطنت او را پاره کن.

از سوی دیگر خسرو پرویز به فرماندار خویش در یمن به نام «بازان» نامه ای نوشت و گفت: از طرف خود دو نفر از افسران ارشد نزد این مردی که در حجاز است بفرست تا اطلاعاتی در مورد وی جمع آوری نماید. «بازان» دو فرستاده خود را به نام‌های «فیروز دیلمی» و «خرخسک»، همراه با دو نامه به مدینه و به محضر رسول الله گسیل داشت. رسول خدا(ص) پس از قرائت نامه‌ها لبخندی زد و آن دو را در حالی که به لرزه افتاده بودند به اسلام دعوت کرد. سپس گفت فردا نزد من بیایید. فردا که آمدند به آن دو گفت به امیر خود «بازان» بگویید که پروردگار من دیشب هفت ساعت از شب گذشته، شیرویه پسر خسرو را بر وی مسلط ساخت و او را کشت. فرستادگان «بازان» با اطلاع از صحت این خبر اسلام آوردند.

بدین صورت در دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری برابر با سال ششصد و بیست و نه میلادی، حکومت خسرو پرویز منقرض گردید، در حالی که اگر او پیام سفیر اسلام را پذیرفته بود، شکوه ایران در پناه این آئین برقرار می‌ماند.

سفیر اعزامی پیامبر به روم

یکی دیگر از رسولان پیامبر، دحیه ابن خلیفه کلبی است. وی یکی از اصحاب رسول الله(ص) بود که با توجه به عمر طولانی خود، موفق شد در دوران کهولت

نیز یکی از انصار امام حسن مجتبی(ع) باشد. گفته می شود مرقد وی در داراب از شهرهای استان فارس است و به همین دلیل، داراب به شهر امام حسن مجتبی(ع) معروف شده است

دحیه کلبی جوانی مومن و وفادار به پیامبر، دارای قد بلند، خوش سیما و صاحب سیرت پاک و صورت نیکو بود و به همین دلیل لیاقت سفارت رسول الله را پیدا نمود.

پیامبر اسلام(ص) پس از هجرت، برای تحقق رسالت جهانی خود، مترصد اعزام فرستاده ای به روم بود تا هرقل، رهبر این سرزمین که مردی خردمند و خوش خلق بود را به اسلام دعوت نماید. بر این اساس در سال هفتم هجری دحیه کلبی برای انجام این مأموریت سیاسی، انتخاب گردید. در تقارن با این تصمیم، قیصر روم در ادامه یک خصومت طولانی به جنگ با ایران مشغول بود و با خود عهد کرده بود که در صورت پیروزی در این نبرد و به شکرانه این موفقیت، با پای پیاده از مقر حکومت خود یعنی قسطنطنیه به زیارت بیت المقدس برود. وی پس از این پیروزی به عهد خود وفا کرد و قصد عزیمت به بیت المقدس نمود. در همین ایام دحیه کلبی نیز برای انجام مأموریت خود و تسلیم نامه پیامبر به هرقل، از شام رهسپار روم گردید. شهر شام در همسایگی روم قرار داشت و دحیه به دلیل اقامت طولانی در شام، سرزمین روم را بخوبی می شناخت و با آداب و رسوم رومیان آشنا بود. این موضوع نشان می دهد که پیامبر(ص) برای شناخت سفیران خود از حوزه های مأموریت نیز اهمیت قایل بوده است.

دحیه کلبی به همراه عدی بن حاتم نماینده استان بصره عازم روم شد و قبل از آن که قیصر رهسپار قسطنطنیه گردد در شهر «حمص» با وی ملاقات کرد.

در آن زمان مقررات تشریفاتی روم اقتضا می کرد که فرستادگان و سفرا می بایست در بدو دیدار با قیصر به خاک افتاده و وی را سجده نمایند. وقتی این مقررات به سفیر اسلام اعلام شد وی با منطق و متانت به رئیس تشریفات قیصر گفت: «من سفیر پیامبری هستم به نام محمد(ص) و مأموریت دارم تا با معرفی اسلام به قیصر ابلاغ کنم که پرستش بشر باید منسوخ شده و فقط خدای یگانه مورد پرستش قرار گیرد. حال با این عقیده و باور چگونه می توانم در برابر غیر خدا سجده کنم؟»

استدلال و منطق قوی دحیه مورد پذیرش درباریان قیصر قرار گرفت و به وی پیشنهاد شد که نامه پیامبر، بجای تسلیم به قیصر، روی میز مخصوص وی قرار

گیرد؛ چراکه قیصر پس از خواندن نامه، آورنده آن را به حضور خواهد طلبید. دحیه از این پیشنهاد استقبال کرد و نامه را روی میز مخصوص گذارد و بازگشت. این تدبیر نتیجه داد و قیصر نامه را از روی میز مخصوص برداشت و مطالعه نمود. نامه با «بسم الله» شروع شده بود و این نکته توجه قیصر را جلب کرد. وی مترجم خواست و به او گفت تاکنون فقط «سلیمان نبی» از کلمه «بسم الله» برای شروع نامه های خود استفاده کرده است. مترجم عربی نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد:

«نامه‌ای است از محمد فرزند عبدالله، به «هرقل» بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت، من ترا به آئین اسلام دعوت می‌کنم. اسلام آور تا در امان باشی، خداوند به تو دو پاداش دهد، (پاداش ایمان خود، و پاداش ایمان کسانی که زیردست تو هستند). اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه «اریسیان» نیز بر تو است. ای اهل کتاب! ما شما را به يك اصل مشترك دعوت می‌کنیم: غیر خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، یکدیگر را به خدائی نپذیریم، هرگاه (ای محمد) آنان از آئین حق سربرتاftند بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم».

قیصر روم که فردی اندیشمند و مطلع بود به فراست، دریافت که نویسنده نامه مرد بزرگی است و چه بسا پیامبری باشد که تورات و انجیل ظهور او را خبر داده اند. قیصر در مقام تحقیق از افراد خود خواست که اطلاعات لازم را جهت شناخت این فرستاده جدید جمع آوری نمایند. در این ایام گروهی از قریش به ریاست ابوسفیان برای بازرگانی به شام آمده بودند. مأمور قیصر از فرصت استفاده کرده و آنان را جهت کسب اطلاع پیرامون پیامبر اسلام به بیت المقدس دعوت نمود و نظر به اهمیت موضوع، قیصر ترجیح داد که شخصاً با این گروه صحبت نماید. در این دیدار ابوسفیان در معرفی خود گفت که از قبیله قریش است و خویشاوند محمد(ص) می-باشد. قیصر سؤالات زیر را از ابوسفیان پرسید و او نیز به ترتیب پاسخ داد:

«۱. نسب «محمد» چگونه است؟

از: «خانواده ای شریف و بزرگ است.

۲. در نیاکان وی کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟

: نه؛ هرگز.

۳. آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند، از دروغ، پرهیز داشت یا نه؟

: بلی، محمد مرد راستگوئی بود.

۴. چه طبقه‌ای از مردم از وی طرفداری می‌کنند و به آئین او می‌گروند؟

: اشراف با او مخالفند، و افراد عادی و متوسط هوادار جدی او هستند.

۵. پیروان وی رو به فزونی است؟

: بلی رو به افزایش است.

۶. کسی از پیروان او تا حال، مرتد شده است؟

: خیر.

۷. آیا او در نبرد با مخالفان پیروز است یا مغلوب؟

: گاهی غالب و گاهی با شکست روبرو است.

«قیصر»، به مترجم گفت که: به ابوسفیان و دوستان وی بگوید که اگر این گزارش‌ها دقیق و صحیح باشد، حتماً او پیامبر موعود آخرالزمان است، و در پایان افزود که من اطلاع داشتم چنین پیامبری ظهور خواهد کرد، و نمی‌دانستم که از قوم «قریش» خواهد بود. ولی من حاضرم در برابر او خضوع کنم، و به عنوان احترام، پاهای او را شستشو دهم، و در همین نزدیکی‌ها قدرت و شوکت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

برادرزاده قیصر، گفت: محمد در نامه اسم خود را بر نام تو مقدم داشته است. در این موقع، قیصر به او پرخاش کرد و گفت: کسی که ناموس اکبر (فرشته وحی) بر او نازل می‌شود، شایسته است نام او بر نام من مقدم باشد».

در مجموع اگرچه ابوسفیان تلاش کرد تا شخصیت پیامبر را در نزد قیصر کوچک جلوه دهد قیصر به این امر توجه نکرد و مجذوب شخصیت رسول الله (ص) گردید.

قیصر پس از ادامه تحقیقات و مذاکره با سفیر پیامبر به حقانیت نبوت رسول الله (ص) پی برد و در پاسخ به نامه پیامبر، مراتب ایمان و ارادت به ایشان را اعلام و نامه را همراه با هدیه‌ای توسط دحیه برای آن حضرت ارسال کرد. پیامبر اکرم (ص) از این موفقیت که در سایه درایت و تدبیر دحیه حاصل شده بود خوشحال شد و برای وی دعا نمود.

سفیر رسول الله (ص) در یمامه

«سلیط بن عمرو» سفیر پیامبر بود که در سال ششم هجری برای تسلیم نامه آن حضرت به «هوذه بن علی الحنفی» به سرزمین یمامه اعزام شد. یمامه، میان نجد و بحرین قرار داشت و مردم آن به پیروی از «هوذه بن علی الحنفی» مسیحی بوده و یا گرایش مثبتی به مسیحیت داشتند. «سلیط بن عمرو» از یاران

مورد اعتماد پیامبر بود و سال ها حضور در جهاد و همنشینی با پیامبر، از وی انسانی شجاع و بردبار ساخته بود. سلیط به دلیل آزار و فشارهای بت پرستان مکه، همراه با دیگر مهاجران به سرزمین حبشه مهاجرت نموده بود و سال ها در آنجا که یک کشور مسیحی بود، اقامت داشت. آشنائی سلیط با فرهنگ و آداب مسیحیان موجب شد که پیامبر اسلام وی را به عنوان سفیر به دربار «هوذه بن علی الحنفی» که فردی مسیحی بود، گسیل دارد.

متن نامه پیامبر به امیر یمامه چنین بود:

«به نام خدا، سلام بر پیروان هدایت، بدان آئین من به آخرین نقطه‌ای که مرکب های تندرو به آنجا می‌رسد، یعنی شرق و غرب خواهد رسید. اسلام آور تا در امان باشی و قدرت و سلطنت تو باقی بماند».

سلیط بن عمرو که فردی سخنور بود پس از تسلیم نامه کوتاه پیامبر، با شناخت روحیات امیر یمامه به خصایص مثبت وی اشاره کرده و گفت ملت یمامه در سایه رهبری شما سعادت‌مند شده اند. سلیط پس از این مقدمه، هوذه را به دین اسلام دعوت کرد و افزود:

«بزرگوار کسی است که لذت ایمان را بچشد و از تقوی توشه بگیرد. ملتی که در پرتو سیادت تو، به سعادت رسیدند؛ هرگز بد فرجام نخواهند شد. من ترا به بهترین چیزها دعوت نموده و از بدترین اعمال باز می‌دارم. من ترا به پرستش خداوند می‌خوانم و از پرستش شیطان و پیروی از هوی و هوس جلوگیری می‌کنم. نتیجه پرستش خدا بهشت و سرانجام پیروی از شیطان، آتش است. اگر به غیر آنچه من گفتم گوش فرا دادی، صبر کن تا پرده برافتد و سیمای حقیقت ظاهر گردد».

هوذه که به شدت تحت تاثیر سخنان سفیر پیامبر قرار گرفته بود، فرصت بیشتری طلبید تا بیشتر در مورد اسلام و نبوت پیامبر فکر کند. وی پس از مشورت با یکی اسقف های ارشد روم به حقانیت نبوت پیامبر پی برد. اسقف به وی گفته بود که شواهد نشان می دهد که محمد(ص) همان پیامبر عربی است که مسیح از ظهور او خبر داده و نام او در انجیل آمده است لذا صلاح تو پیروی از او می باشد. هوذه گفت: من خود نیز به این حقیقت پی برده ام، اما نگران پادشاهی و قدرت خود هستم.

امیر یمامه پس از این تحقیقات، سفیر پیامبر را خواست و طی ارسال نامه‌ای به پیامبر، پذیرش اسلام را مشروط به حفظ موقعیت خود دانست. پیامبر اسلام، پذیرش مشروط را ناپایدار دانستند و آن را مورد تأیید قرار ندادند.

مضمون نامه هودّه به پیامبر چنین بود:

«مرا به زیباترین آئین دعوت نمودی. من شاعر و سخنران و سخن‌ساز ملت خود هستم، و در میان ملت عرب موقعیتی دارم که همه از آن حساب می‌برند. من حاضرم از آئین تو پیروی نمایم، مشروط بر اینکه در برخی از مقامات بزرگ مذهبی (خلافت و نیابت) مرا شریک سازی.»

هودّه این پیام را از طریق فرستاده‌ای به نام «مجاعة بن مرارة» نیز برای رسول خدا فرستاد. وی به حضور پیامبر رسید و گفت اگر قدرت دینی پس از رحلت پیامبر در دست هودّه باشد وی اسلام را خواهد پذیرفت و در غیر اینصورت با مسلمانان وارد جنگ خواهد شد. پیامبر در جواب پیام زمامدار پیامه گفت:

«اگر ایمان او مشروط است، او شایستگی حکومت و خلافت را ندارد، و خدا مرا از شر او حفظ خواهد نمود.»

سفیر پیامبر(ص) در حکومت غسانی

در سال ششم هجری «شجاع بن وهب» صحابه دلاور و روشن بین پیامبر، به عنوان سفیر اسلام عازم سرزمین غسانی شد.

«غسانیان»، تیره‌ای از قبیله «ازد» قحطانند که مدت‌ها در سرزمین «یمن» زندگی می‌کردند و اراضی آنها از سد «مارب» مشروب می‌شد. پس از ویرانی سد، مجبور به کوچ شده در سرزمین شام فرود آمدند.

دولت غسانیه، تحت نفوذ و دست‌نشانده کشور روم بود و تحت ریاست «حارث بن ابی شمر» اداره می‌شد.

همزمان با عزیمت شجاع به سوی غسانیان، قیصر روم به شکرانه پیروزی بر ایران از طریق غسانی عازم زیارت بیت المقدس بود و به همین دلیل، حکومت و مردم غسانی خود را برای استقبال از قیصر، مهیا می‌ساختند. شجاع در اوایل ورود به غسانی با رئیس تشریفات دولت که فردی بنام حاجب بود، ملاقات و ضمن طرح موضوع مأموریت خود، تقاضای وقت ملاقات برای دیدار با «حارث بن ابی شمر» نمود. حاجب به وی گفت که حارث سرگرم استقبال از قیصر است و برای ملاقات با وی مدتی باید صبر نماید. سفیر پیامبر پذیرفت و در مدتی که به ملاقات با حارث مانده بود با رئیس تشریفات که فرد خوش‌قلب و با نفوذی بود طرح دوستی ریخت و وی را در جریان نبوت پیامبر و تعالیم اسلام قرار داد. سخنان مستدل و نورانی سفیر اسلام، رئیس تشریفات غسانی را منقلب کرد و شدیداً تحت تاثیر قرار داد. حاجب گفت: من اوصاف پیامبر اسلام را در انجیل خوانده‌ام. این اوصاف با سخنان تو تطبیق دارد و من به او ایمان آورده‌ام اما نگران جان خود

هستم چون اگر حارث به این موضوع پی ببرد، من را خواهد کشت. شجاع رئیس تشریفات را به آرامش دعوت کرد و گفت امیدوارم حارث نیز پس از دیدن نامه پیامبر، مسلمان شود. حاجب سریعاً وقت ملاقات با امیر غسانی را تنظیم کرد و شجاع در منطقه ای به نام «بعوظه» با «حارث» دیدار و نامه پیامبر را تسلیم نمود.

نامه حضرت به شرح زیر بود:

«بنام خداوند بخشنده مهربان، نامه‌ای است از محمد رسول خدا، به حارث بن ابی شمر. سلام بر پیروان حق و هادیان و مؤمنان واقعی. ای حارث من ترا به خدای یگانه‌ای که شریک ندارد، دعوت می‌کنم، اگر اسلام بیاوری سلطنت تو باقی خواهد ماند».

حارث از عبارات آخر نامه، ناراحت شد و گفت کسی توانائی ساقط کردن حکومت من را ندارد و من باید این پیامبر جدید را دستگیر کنم. وی سپس به سپاهیان خود دستور داد برای ارباب سفیر اسلام، از مقابل وی رژه برونند. وی همچنین در نامه‌ای، قیصر را از تصمیم خود مبنی بر دستگیری پیامبر مطلع کرد. اما این نامه موقعی به دست قیصر رسید، که سفیر دیگر پیامبر «دحیه ابن خلیفه کلبی» در کشوری بود و سلطان روم نگرش مثبتی نسبت به اسلام پیدا کرده بود. لذا قیصر از برخورد منفی حاکم غسانی با سفیر پیامبر ناراحت شد و در پاسخ به نامه او نوشت از تصمیم خود منصرف شد و در شهر «ایلیا» با من ملاقات کن.

پاسخ قیصر، حارث را متنبه ساخت و وی ضمن برخورد محترمانه با «شجاع»، به وی خلعت بخشیده و مؤدبانه او را رهسپار مدینه ساخت. وی با ظاهر سازی به سفیر پیامبر اظهار کرد: سلام مرا به پیامبر برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم. اما رسول الله با شناختی که از روحیه حارث داشت، به ظاهر سازی های او اعتنائی نکرد و فرمود: به زودی رشته قدرت او از هم خواهد گسست. حارث یک سال بعد در سال هشتم هجرت درگذشت.

سفیر پیامبر(ص) در شام

پیامبر اعظم(ص) در سال هشتم هجری حارث بن عمیر را با نامه‌ای نزد پادشاه شام فرستاد. شام از مناطق دست نشانده روم بود و تبلیغات مسیحیان در این



شهر صورت می پذیرفت. حارث فرزند «عمیرازدی» از خاندان بنی لهب و از اهالی مکه بود. وی تنها سفیر رسول خدا(ص) بود که در حین انجام مأموریت به شهادت رسید و مزارشریف او در کربلا می باشد.

حارث در مسیر شام به موته رسید و در آنجا با شرحیل بن عمرو غسانی برخورد نمود. شرحیل از نام و مقصد حارث پرسید، او پاسخ داد: «به شام می‌روم» ابن عمرو به طعنه گفت: «شاید از فرستادگان محمد هستی؟» حارث با متانت گفت: «آری، من سفیر رسول خدا(ص) هستم» مردان قبیله ابن عمرو به دستور او حارث را گرفتند، و پس از شکنجه بسیار گردنش را قطع نمودند. با شنیدن خبر شهادت حارث، پیامبر(ص) مسلمین را فراخواند و سپس سپاهی را به رهبری زید بن حارثه، جعفر طیار و عبدالله بن رواحه به سرزمین موته فرستاد.

#### سفارت حضرت علی(ع) در یمن

در سال نهم هجری علی بن ابیطالب از طرف رسول خدا(ص) مأموریت یافت تا به یمن برود قبیله بنی حارث از همان روزهای نخست، اسلام را پذیرفته و به دنبال سفر هیئتی از این قبیله به مدینه و ملاقات با پیامبر بودند. آن حضرت، برای معرفی و تبلیغ اسلام و جمع آوری و اخذ جزیه از اهل نجران و تعلیم احکام و قضاوت در میان مردم یمن، علی بن ابیطالب(ع) را به آن منطقه اعزام کرد. در امالی شیخ(ره) آمده است که چون پیغمبر(ص) تصمیم گرفت، علی(ع) را به یمن اعزام کند به او چنین گفت:

«یا علی اوصیک بالدعاء فان معه الاجابة، و بالشکر فان معه المزید، و ایاک ان تخفر عهدا و تعین علیه و انهک عن المکر فانه لا یحقی المکر السیء الا بأهله، و انهک عن البغی فانه من بغی علیه لینصرنه الله».

یعنی «ای علی تو را سفارش می‌کنم به دعا زیرا اجابت با او قرین و همراه است، و به شکر و سپاسگزاری زیرا فزونی نعمت را به دنبال دارد. عهد و پیمانی را که بسته‌ای محترم بشمار و درصدد نقض آن برنیا و از مکر و حيله، تو را به سختی نهی می‌کنم؛ زیرا حيله و نیرنگ بد به صاحبش باز می‌گردد و تو را از ظلم و ستم نهی می‌کنم؛ زیرا کسی که بر او ستم شود، خداوند به طور حتم او را یاری خواهد کرد».

و در کامل ابن اثیر و ارشاد مفید آمده است: رسول خدا(ص)، خالد را به یمن فرستاد تا مردم آن منطقه را به اسلام دعوت کند و چون خالد نتوانست کاری

انجام دهد و مردم دعوت او را نپذیرفتند، پیغمبر اسلام(ص)، علی(ع) را مأمور کرد تا برای انجام این کار بدان سو برود و چون علی بدان جا رفت و نامه پیغمبر(ص) را برایشان خواند در يك روز همه قبیله حمدان مسلمان شدند و رسول خدا(ص) دو بار گفت: درود بر حمدان.

حضرت علی(ع) در هنگام پذیرش سفارت پیامبر به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا، مرا که فرد جوانی هستم برای قضاوت در میان مردم می‌فرستی با اینکه من تاکنون داوری نکرده‌ام؟ رسول خدا(ص) دست به سینه علی(ع) زد و گفت: «اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه» یعنی خدایا قلبش را هدایت فرما و زبانش را از لغزش مصون و محفوظ بدار. علی(ع) در این ارتباط فرموده است: «سوگند به آنکه جانم در قبضه قدرت اوست از آن پس، هیچگاه در قضاوت میان دو نفر تردید برای من پیدا نشد».

علی(ع) به یمن آمد و مدتی در میان مردم آن ناحیه توقف و داوری کرد که قسمتی از داوری‌های شگفت‌انگیز آن حضرت در کتاب‌های حدیث درج گردیده است. ایشان پس از انجام مأموریت به سوی مدینه حرکت کرد و چون مطلع شد که پیغمبر اسلام برای انجام حج به جانب مکه آمده، راه خود را به سمت مکه تغییر داد و هنگام مراسم حج در مکه به آن حضرت ملحق شد.

فرستاده پیامبر(ص) به بحرین

علاء بن حضرمی از طرف پیامبر به سوی پادشاه بحرین اعزام شد. وی از صحابه وفادار اسلام و از کاتبان وحی بود. علاء بن حضرمی مدت‌ها مسئول تنظیم روابط مسلمانان با بحرین بود و بعد از رحلت پیامبر نیز از طرف ابوبکر به عنوان نماینده به بحرین اعزام شد.

آغاز عزیمت وفود

### هیأت ثقیف در محضر رسول خدا(ص)

پس از فتح مکه و گسترش اسلام، مقامات و بزرگان کشورها و قبایل مختلف جهت شناخت آیین اسلام و آشنائی با پیامبر اکرم(ص) تصمیم گرفتند تا هیئت‌هایی را به نزد ایشان اعزام نمایند. بر این اساس سال نهم هجری را به خاطر ورود وفدها (هیئت‌هایی که به نمایندگی قبایل و سایر ملت‌ها به مدینه می‌آمدند) عام الوفود نامیدند. شهر مدینه هر چند روز يك بار شاهد ورود این هیأت‌های گوناگون بود که برخی با لباس‌های محلی و هیئت‌های جدید وارد می‌شدند تا پیغمبر اسلام را از نزدیک ملاقات کرده و مراتب دوستی خود را به آن

حضرت اعلام نمایند. بزرگان قبیله ثقیف که در شهر طائف سکونت داشتند یکی از اعزام کنندگان هیئت به محضر پیامبر اسلام بودند. عروۀ بن مسعود ثقیفی یکی از سران این قبیله در راه بازگشت پیغمبر اسلام از تبوک به مدینه با آن حضرت دیدار کرد و مسلمان شد. وی سپس از پیامبر خواست تا به طائف باز گردد و این قبیله را به اسلام دعوت نماید. رسول خدا(ص) وی را از کشته شدن به دست قبیله‌اش بیم داد و فرمود: آنان به جنگ تو خواهند آمد و دعوت را نخواهند پذیرفت. ولی عروه که خود را نزد طائف محترم می‌دانست عرض کرد: آنها مرا از دیدگان خود بیشتر دوست دارند و بدین ترتیب از رسول خدا اجازه گرفته به طائف آمد. اما پیش بینی پیامبر درست بود و عروه پس از اقدام برای معرفی و تبلیغ اسلام مورد مخالفت شدید قبیله متعصب خود واقع شد و به شهادت رسید. وی قبل از مرگ، شهادت را کرامت خداوند برای خود دانست و وصیت کرد تا جنازه او را در کنار قبور شهدای طائف دفن کنند. چون خبر قتل او به پیغمبر اسلام رسید، فرمود: عروه در میان قوم خود همانند صاحب یاسین بود در میان قومش. قبیله ثقیف پس از قتل عروه سخت پشیمان شدند و خود را در معرض انتقام مسلمانان دیدند از این رو پس از مشورت با بزرگان خود تصمیم گرفتند فردی به نام عبد یالیل که از نظر سن و مقام و منزلت همانند عروه بن مسعود بود را به عنوان نماینده جهت مصالحه به نزد رسول خدا(ص) بفرستند. عبد یالیل که می‌ترسید پس از مراجعت به سرنوشت عروه دچار گردد شرط پذیرش این مأموریت را همراهی چند تن دیگر از قبیله ثقیف دانست و در نتیجه پنج نفر دیگر از تیره‌های مختلف قبیله ثقیف همراه او فرستاده شدند.

نمایندگان ثقیف پس از ورود به مدینه مورد استقبال واقع شده و رسول خدا(ص)، خالد بن سعید را برای پذیرایی آنان معین فرمود. آنان اگرچه از مغیره بن شعبه که از قبیله ثقیف و تازه مسلمان بود آداب سلام را آموخته بودند اما در محضر پیامبر به رسم جاهلیت سلام کرده و حاضر نشدند در آغاز ورود تسلیم آیین مقدس اسلام گردند. با این وصف مسلمانان با ایشان برخورد محترمانه ای داشته و آنها را در خیمه مناسبی سکونت دادند.

پس از آغاز مذاکره میان ایشان و پیغمبر اسلام، نمایندگان ثقیف پذیرش اسلام خود را به دو چیز مشروط کردند. شرط اول این بود که تا سه سال بتکده «لات» ویران نگردد و شرط دوم معافیت قبیله ثقیف از خواندن نماز بود. این پیشنهادات با مخالفت قاطع پیغمبر رو به رو شد و در رد پیشنهاد و تقاضای دوم آنها نیز رسول خدا(ص) فرمودند: «دین و آیینی که نماز در آن نباشد خیری در آن دین نیست».

نمایندگان ثقیف در یک حرکت تاکتیکی، مدت ویران کردن بتکده لات را از سه سال به يك سال تنزل دادند که باز هم مورد قبول قرار نگرفت از این رو تقاضا کردند که خود آنها را از شکستن بت ها و ویران کردن بتخانه معاف بدارد و این کار را به دیگری محول سازند که البته این تقاضا مورد موافقت رسول خدا(ص) قرار گرفت. نمایندگان ثقیف رهسپار بلاد خویش گشتند و رسول خدا «ابوسفیان بن حرب» و «مغیره بن شعبه» را برای ویران ساختن بتخانه لات همراه آنان فرستاد و پس از خراب کردن بت و بتخانه، اموالی که متعلق به لات بود جمع آوری شد. همچنین رسول خدا، «عثمان بن ابی العاص» را برای آموختن احکام اسلام و آیات قرآن برای آنان گسیل داشت. «عثمان بن ابی العاص» از همه جوانتر بود ولی به خاطر آنکه در مدت توقف در مدینه از آن پنج فرستاده دیگر ثقیف بیشتر به اسلام علاقه مند شده بود و در یاد گرفتن قرآن و تعلیمات مقدس اسلام کوشش بیشتری داشت، رسول خدا(ص) او را امیر بر دیگران کرد و سمت نمایندگی خود را از نظر مذهبی و اجتماعی به او واگذار نمود و هنگامی که می‌خواستند از مدینه حرکت کنند سفارشاتى به او کرد و از آن جمله درباره نماز جماعت و رعایت حال ناتوانان از مأمومین این گونه فرمود: «ای عثمان در نماز زود بگذر، و حال ناتوانترین مردم را در نظر بگیر، زیرا در میان آنها بزرگ و کوچک و ناتوان و گرفتار وجود دارد (که نمی‌توانند زیاد صبر کنند)».

به دنبال این مذاکرات، سرسخت‌ترین قبیله عرب و مستحکم‌ترین شهر از نظر قلعه و برج و بارو در برابر اسلام خاضع و تسلیم گردید و آثار شرك و بت پرستی از آن سرزمین برچیده شد.

### مباهله، دیپلماسی مبتنی بر وحی

از جمله هیات‌هائی که در این سال به مدینه آمدند هیئت نصارای نجران بودند. نجران نام قسمتی از سرزمین سرسبز حجاز بود که در نزدیکی‌های مرز یمن قرار داشت و شامل بیش از پنجاه دهکده بود. مردم این منطقه پیش از ظهور اسلام به نصرانیت گرویده بودند. بعد از هجرت پیامبر به دنبال نامه‌ای که ایشان به کشیش بزرگ نجران نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود، هیئت نجران به مدینه آمد. این هیئت به ریاست سه نفر یعنی عاقب، سید و ابوحارثه عازم مدینه گردید و متجاوز از ده نفر از بزرگان نجران بودند. عاقب که به او عبدالمسیح نیز می‌گفتند رئیس اصلی هیئت بود و بدون نظر او کاری انجام نمی‌شد. سید که نامش

ایهم بود تکیه گاه اصلی هیئت و ابو حارثه نیز کشیش بزرگ و اسقف اعظم نجران بود که پادشاهان روم چند کلیسا به نام او ساخته بودند.

هیئت پس از سفری طولانی، هنگام عصر بود که به شهر مدینه رسید و اعضای آن با جامه‌های فاخر و زربفت و انگشترهای طلا در دست و با تجملات فراوان به حضور پیغمبر رسیده و سلام کردند اما آن حضرت بدون هیچ پاسخی رو از ایشان گرداند. هیأت مزبور علت برخورد پیامبر، را با علی بن ابیطالب (ع) مطرح کرد. حضرت علی (ع) فرمودند: به نظر من اگر این جامه‌ها را از تن بیرون کرده و این انگشترهای طلا را از انگشتان خود بیرون آورید، پیغمبر آنها را می‌پذیرد و همین طور هم شد که چون جامه‌ها و انگشترهای طلا را بیرون کردند و به نزد آن حضرت رفتند پیغمبر اسلام پاسخ سلامشان را داد و آنها را به حضور خویش پذیرفت. سپس اعضای هیئت سؤالاتی از آن حضرت کردند و از آن جمله سید پرسید: ای محمد درباره مسیح چه می‌گویی؟

پیامبر فرمود: او بنده و رسول خدا بود. ولی سید، سخن آن حضرت را نپذیرفته و بنای ایراد گذارد، تا اینکه آیات سوره آل عمران - از نخستین آیه تا حدود ۷۰ آیه - در این باره بر پیغمبر نازل شد که از آن جمله این آیه در پاسخ همین گفتارشان بود:

«ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب...»

همانا حکایت عیسی در نزد خدا حکایت آدم است که او را از خاک آفرید...

و در ضمن همین آیات دستور «مباهله» با آنها را نیز به پیغمبر داد که فرمود:

«فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنانا و ابناکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين»

«پس هر کس درباره عیسی بعد از آنکه به حوی خدا نسبت به احوال او آگاهی یافتی، با تو مجادله کند، به آنها بگو: بیاید تا ما فرزندان خود را بیاوریم و شما هم فرزندانتان را و ما زنانمان را و شما نیز زنانتان را و ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را، آنگاه در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعای خود به درگاه الهی اصرار ورزیم و دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

و بدین ترتیب پیغمبر اسلام با وحی الهی، هیئت نصرانی نجران را به مباهله دعوت کرد.

در این رابطه ابو حارثه به همراهان خود گفت: فردا با دقت بنگرید اگر محمد با فرزندان و خاندان خود به مباحله آمد از مباحله با او خودداری کنید و اگر به اتفاق اصحاب و پیروانش آمد، به مباحله او بروید.

فردای آن روز، رسول خدا(ص) در حالی که دست حسن(ع) و حسین(ع) را گرفته بود و فاطمه(س) نیز او را همراهی می کرد و علی(ع) در پیشاپیش آنان راه می رفت، برای مباحله حاضر شد.

عاقب و سید هم نزد ابو حارثه آمدند و چون رسول خدا(ص) را دیدند ابو حارثه پرسید: اینها که همراه محمد هستند کیانند؟

به او پاسخ دادند: آن يك برادرزاده و داماد اوست، و آن دو كودك پسران دخترش هستند و آن زن نیز دختر او و عزیزترین و نزدیکترین افراد نزد او می باشد.

رسول خدا(ص) همچنان آمد و در جای مباحله دو زانو روی زمین نشست.

ابو حارثه که آن منظره را دید گفت:

به خدا سوگند محمد به همان گونه که پیمبران برای مباحله روی زمین می نشینند، نشسته است و از این رو از مباحله با پیغمبر اسلام خودداری کرده و سرباز زد و گفت: من مردی را می بینم که با تمام جدیت آماده مباحله است و ترس آن را دارم که در ادعای خود راستگو باشد و يك سال بر ما نگذرد که در دنیا هیچ فرد نصرانی بر جای نماند و همگی هلاک شوند. آنگاه نزد رسول خدا(ص) آمده گفتند:

«ای ابا القاسم ما با تو مباحله نمی کنیم و حاضر به مصالحه و پرداخت جزیه هستیم، و رسول خدا(ص) برای آنها قراردادی نوشت که هر ساله دو هزار جامه که قیمت هر جامه چهل درهم خالص باشد، بپردازند».

فرستادگان بنی عامر و توطئه قتل پیغمبر اسلام(ص)

هیئتی از طرف بنی عامر که به سرکشی و شرارت معروف بودند و عده ای از مسلمانان را ناجوانمردانه در حادثه «بئر معونه» ۱ به قتل رسانیده بودند به سرکردگی سران خود به نام عامر بن طفیل، ارید بن قیس و جبار بن سلمی به مدینه آمدند تا مسلمان شوند.

افراد قبیله مزبور به استثنای چند نفر از سران خویش، از روی صفاک دل و ایمان، به مدینه آمدند و نقشه ای نداشتند.

اما عامر بن طفیل و اربد با یکدیگر توطئه کرده بودند که چون به مدینه و محضر پیغمبر اسلام رسیدند، عامر آن حضرت را به گفتگو سرگرم کند و اربد با شمشیر، رسول خدا(ص) را بکشد.

هیئت بنی عامر وارد مجلس رسول خدا شدند و هر يك در گوشه‌ای نشستند تنها عامر بن طفیل بود که نزدیک پیغمبر خدا آمد و شروع به مذاکره با آن حضرت پیرامون پذیرش اسلام خود و قبیله‌اش نمود و گاه گاهی هم از زیر چشم به اربد که نزدیک پیغمبر(ص) ایستاده بود نگاه و اشاره می‌کرد که توطئه را اجرا کند، اما بر خلاف انتظار اربد را می‌دید که بی‌حرکت و آرام ایستاده و کاری نمی‌کند.

سرانجام خسته شد و بدون آنکه اسلام بیاورد از جا برخاسته به سوی دیار خود حرکت کرد و هنگامی که می‌خواست برود دشمنی خود را با اسلام و پیغمبر اظهار کرده و بلکه آن حضرت را به جنگ با سپاهیان بسیار تهدید نموده گفت:

این شهر را برای جنگ با تو از سواره و پیاده پر خواهم کرد!

رسول خدا(ص) با کمال خونسردی نگاهی به او کرده و پاسخی به او نداد و تنها از خدا خواست تا شر او و اربد را از آن حضرت بگرداند.

عامر و همراهان از شهر خارج شدند و در راه که می‌رفتند رو به اربد کرده گفت: چرا کاری را که قرار بود انجام ندادی؟

گفت: به خدا سوگند هر بار که تصمیم گرفتم شمشیر را بیرون آورم تو را می‌دیدم که میان من و محمد حائل شده‌ای که اگر شمشیر می‌زدم به تو می‌خورد، و من چگونه می‌توانستم تو را به قتل رسانم!

بنی عامر به سوی دیار خود بازگشتند و بجز عامر و اربد و جبار همگی اسلام اختیار کرده و مراتب وفاداری خود را به رسول خدا(ص) ابراز داشتند و عامر و اربد نیز به نفرین رسول خدا(ص) دچار گشتند، زیرا عامر در راه به مرض خناق دچار شد و در خانه زنی از بنی سلول از دنیا رفت و همراهانش او را در همانجا دفن کردند و اربد نیز پس از ورود به دیار بنی عامر و گذشتن یکی دو روز از ورود خود، به صاعقه دچار شد و مرد.

### سایر وفدها و هیئت ها

وفدها و هیئت های دیگری که از قبایل عرب در این سال و یا اوایل سال دهم برای دیدار پیغمبر اسلام و یا معاهده و پیمان به مدینه آمدند، بسیاریند که چون

عموماً شیوه برخورد آنها با رسول خدا(ص) و اسلامشان به يك نحو بوده به مأموریت برخی از آنان اجمالاً اشاره می شود.

#### فرستاده سعد بن بکر

در ماه رجب سال پنجم هجرت ضمام بن ثعلبه به عنوان فرستاده بنی سعد به نزد رسول خدا(ص) آمد و در مذاکره با ایشان قانع شد و اسلام آورد. وی پس از مراجعت به نزد قوم خود شعار مرگ بر لات و عزى سر داد و چون مردم او را از خشم بتان بیم دادند، گفت به خدا سوگند لات و عزى هیچ سود و زیانی ندارند. وی آنگاه مردم را به اسلام دعوت کرد و به گفته ابن عباس تمامی آنها دین اسلام را پذیرفتند. شرح تفصیلی ماجرا از این قرار است که «ضمام بن ثعلبه» که مردی دلیر بود با دو گیسوی بافته به مدینه آمد و به مسجد در آمد در حالی که رسول خدا در میان اصحاب نشسته بود. وی سپس پرسید: کدام يك از شما پسر عبدالمطلب است؟ رسول خدا گفت: من هستم. ضمام گفت: من از تو سؤال می کنم و در سؤالات خود درشتی خواهم کرد مبادا از این جهت رنجشی پیدا کنی، رسول خدا گفت: رنجشی پیدا نخواهم کرد. ضمام گفت: تو را به خدای تو و خدای آیندگان و خدای پسینیان قسم می دهم آیا خدا تو را به پیامبری بر ما فرستاده است؟ رسول خدا گفت: به خدا که چنین است. ضمام گفت: باز هم تو را به خدای تو و خدای گذشتگان و خدای آیندگان قسم می دهم، آیا خداوند دستور داده تا او را به تنهایی پرستش کنیم و چیزی را شريك وی قرار ندهیم و این بت ها را رها کنیم؟ رسول خدا گفت: به خدا که همین طور است. ضمام گفت: تو را به خدای تو و کسانی که پیش از تو زیسته اند و خدای کسانی که پس از تو خواهند زیست آیا خدا تو را فرموده است که ما روزی پنج بار نماز گزاریم؟ رسول خدا گفت: به خدا که چنین است سپس فرایض اسلامی را يك برشمرد و چون از این کار فراغت یافت، ضمام گفت: من هم به یگانگی خدا گواهی می دهم و نیز محمد را پیامبر وی می شناسم و همه این فرایض را بدون کم و کاست انجام می دهم. وقتی که از آنجا رفت، پیامبر فرمود: «اگر این مرد دو گیسو، راست گفته باشد به بهشت می رود». ضمام نزد قبیله خویش رفت و آنچه دیده و شنیده بود باز گفت، لات و عزى را دشنام داد و قبیله اش را از بت پرستی نجات بخشید و به اسلام و کتاب آسمانی واداشت، به طوری که موقع غروب آفتاب آن روز يك مرد یا يك زن نامسلمان در قبیله اش باقی نماند و



مسجدها ساختند و بانگ نماز سر دادند. «ابن عباس» می گوید: نماینده قبیله ای برتر و بهتر از ضمام ندیده ام.

#### فرستادگان عبد القیس

جارود بن عمرو نیز به همراه چند تن به عنوان نمایندگان عبد القیس به مدینه آمد و در دیدار با رسول خدا(ص) گفت: اگر من مسلمان شوم قرض مرا ادا می کنی؟ پیامبر فرمود: آری. و بدین ترتیب جارود مسلمان شد و به نزد قوم خود بازگشت و بعدها از مسلمانان خوش عقیده و ثابت قدم گردید و در برابر کسانی از قوم خود که مرتد شدند استقامت و پایداری کرد.

#### وفد بنی حنیفه

حدود سیزده تا نوزده نفر از بنی حنیفه به سرپرستی «سلمی بن حنظله»، از یمامه به مدینه آمده و بر رسول خدا وارد شدند. «مسيلمه بن حبيب» نیز با آنان بود که به نگهداری اثاث و شتران می پرداخت. اعضای هیئت در مسجد به حضور رسول خدا(ص) رسیدند و پس از گفتگو اسلام آوردند. پیامبر اسلام نیز دستور داد به هر يك پنج اوقیه نقره جایزه دهند و در مورد مسيلمه که اثاث و شتران را نگهداری کرده بود نیز فرمود: او مقامی پایین تر از شما ندارد و به او هم مانند دیگران جایزه مرحمت فرمود. در این ارتباط مسيلمه پنداشت که رسول خدا او را در پیامبری شريك خود ساخته است و چون به یمامه بازگشتند ادعای پیامبری کرد که این واقعه گمراهی بسیاری از مردم را در پی داشت.

#### نمایندگان بنی زبید

نمایندگان قبیله بنی زبید در سال نهم به همراه جمعی از مردان قبیله خود به مدینه آمده اسلام اختیار نمودند. عمرو بن معدی کرب - شاعر معروف و شجاع نامی عرب - یکی از این افراد بود که البته پس از رحلت پیامبر از اسلام خارج گردیده و مرتد شد، وی دوباره پس از زد و خوردی که با خالد بن سعید بن عاص کرده و داستانی که با ابوبکر داشت اسلام آورد.

#### وفد بنی کلاب

به دنبال اعزام «ضحاک بن سفیان» به بنی کلاب از سوی پیامبر برای انجام فعالیت های فرهنگی و تبلیغی، در سال نهم هجری «لیدبن ربیع» و «جبار بن سلمی» از قبیله «بنی کلاب» به همراه سیزده نفر از مردان به محضر پیامبر اکرم(ص) رسیده و اسلام آوردند. آنان تعالیم «ضحاک بن سفیان» را از علل آشنائی خود با کتاب خدا و سنت نبوی دانسته و گفتند ضحاک، آنگونه که فرموده بودی عمل کرد و ما را به خدا و رسولش دعوت فرمود و ما هم پذیرفتیم. پیامبر اسلام(ص) برای آنان دعا کرد و ایشان را روانه بنی کلاب نمود.

وفد بنی کنانه

در سال نهم هجری و زمانی که پیامبر برای سفر تبوک آماده می شد از سوی قبیله «بنی کنانه» فردی به نام «واثله بن اسفع» در مدینه به حضور پیامبر رسید و به عرض رسانید که آمده ام تا به خدا و رسولش ایمان آورم. رسول خدا فرمود: «پس بر آنچه من دوست دارم و کراهت دارم بیعت کن» واثله پذیرفت و پس از بیعت نزد خانواده خویش بازگشت و از اسلام خویش آنان را با خبر ساخت. البته پدر وی از قبول اسلام امتناع ورزید اما خواهرش اسلام آورد. واثله بعداً به مدینه بازگشت و در سفر تبوک ملازم رسول خدا بود.

#### وفد بنی بکا

در سال نهم، فرستاده قبیله «بنی بکا» یعنی «معاویه بن ثور» که از بزرگان این طایفه بود در سن صد سالگی به همراه پسرش «بشر» و نه نفر دیگر، به مدینه آمده و بر پیامبر وارد شده و اسلام آوردند. به دستور پیامبر استقبال شایسته ای از آنان به عمل آمد و در خانه مناسبی اسکان یافته، مورد پذیرایی قرار گرفتند. پیامبر اسلام همچنین با اعطای جوایزی ایشان را مورد تفقد قرار داده و روانه قبیله بنی بکا نمودند.

#### فرستادگان قبیله بنی عبد بن عدی

در سال نهم فرستادگان قبیله «بنی عبد بن عدی» در مدینه با پیامبر وارد مذاکره شدند. ایشان گفتند: ای محمد! ما اهل حرم و ساکن آن و نیرومندترین کسان آن سرزمین هستیم ولی نمی خواهیم با تو بجنگیم. ما تو و خاندان تو را دوست می داریم اما با قریش نمی جنگیم و اگر جز با قریش جنگ می کردی ما هم در رکاب تو می-جنگیدیم. شرط ما برای پذیرش اسلام این است که اگر مسلمانان بطور غیرعمد و سهواً فردی از قبیله ما را کشتند، دیه آن را بپردازند و

متقابلاً اگر ما هم از اصحاب تو کسی را کشتیم، دیه اش را بدهیم. رسول خدا این شرایط را منطقی دانست و پذیرفت و همین امر باعث شد تا قبیله بنی عبد بن عدی اسلام آوردند.

#### فرستادگان بکر بن وائل

سه نفر به اسامی «بشیر بن الخصاصیه» و «عبدالله بن مرثد» و «حسان بن حوط» فرستادگان قبیله «بکر بن وائل» به محضر رسول الله بودند. فرزند «حسان بن حوط» نیز همراه این هیئت بود و به رسول خدا(ص) گفت که پدر وی فرستاده همه مردم بکر به سوی پیامبر است. این وفد پس از پذیرش اسلام به مدینه مراجعت کرد.

#### فرستادگان قبیله باهله

پس از فتح مکه «مطرف بن کاهن باهلی» به نمایندگی از قبیله باهله نزد رسول خدا(ص) رسید و اسلام آورد و امان نامه ای برای طایفه خود گرفت. پس از وی «نہشل بن مالک» از این قبیله نیز نزد پیامبر خدا(ص) آمد و اسلام آورد. رسول خدا برای هر يك از آنها نامه ای نوشت که احکام و شرایع اسلام در آن بیان شده بود.

#### قاصدان قبیله بنی سلیم

از قبیله بنی سلیم فردی به نام «قیس بن نشبه سلمی» که با کتب آسمانی آشنا بود، خدمت پیامبر اسلام(ص) رسید و گفت: من فرستاده و نماینده قبیله خویشم و آنان فرمانبردار من هستند. وی آنگاه سؤالاتی پیرامون وحی الهی را مطرح و رسول خدا با خوشروئی و مستدل ضمن پاسخ به سؤالات، معارف اسلام و احکام واجبات و محرمات را برای وی بیان کرد. «قیس» منطق رسول الله را پذیرفت و گفت: ای محمد(ص) گواهی می دهم که جز به نیکی امر نمی کنی. گواهی می دهم که پیامبر خدایی. سپس «قیس» نزد قوم خویش بازگشت و به آنان گفت: درباره محمد حرف مرا بشنوید و اسلام آورید.

#### وفد طایفه تغلب

شانزده نفر مرد از مسلمانان و نصرانیان طایفه تغلب که برخود صلیب طلائی آویخته بودند بر رسول خدا(ص) وارد شدند. رسول خدا پس از انجام مذاکرات به

نصرانیان اجازه داد تا بر دین خود باقی بمانند مشروط بر این که فرزندان خود را به آئین نصرانیت در نیاورند. ایشان مسلمانان را دعوت به استقامت در حفظ اسلام فرمود و جوایزی به آنان اعطا نمود.

#### هیئت قبیله بنی اسد

در اوایل سال نهم هجری هیئتی متشکل از ده مرد از قبیله «بنی اسد بن خزیمه» نزد رسول خدا آمدند و پس از گفتگو با ایشان اسلام آوردند. «ضرار بن ازور» و «طلیحة بن خویلد» و «حضرمی بن عامر» از اعضای این هیئت بودند.

#### وفد قبیله عبس

اعضای این وفد نه نفر بودند و به نمایندگی از قبیله «بنی عبس» نزد رسول خدا آمدند و اسلام آوردند. رسول خدا درباره آنان دعای خیر کرد.

#### فرستادگان قبیله فزاره

پس از غزوه تبوک ده مرد از قبیله «بنی فزاره» از جمله «خارجه بن حصن» نزد رسول خدا (ص) آمدند و اسلام آوردند و چون به خشکسالی و قحطی گرفتار آمده بودند. رسول خدا برایشان دعا کرد و شش روز باران آمد. اعضای این هیئت از مهاجرین اولین شمرده می شوند.

#### وفد طایفه بنی مره

پس از غزوه تبوک سیزده نفر از قبیله «بنی مره» که گرفتار خشکسالی و قحطی بودند به ریاست «حارث بن عوف» در مدینه به حضور پیامبر (ص) رسیدند و مورد مرحمت قرار گرفتند. رسول خدا درباره آنان دعای نزول باران کرد و بلال را فرمود تا به هر کدام ده اوقیه و به حارث دوازده اوقیه نقره جایزه دهد. آنان چون به سرزمین خود بازگشتند، دیدند که به دعای رسول خدا باران کافی باریده است و بر حقانیت رسول الله و دین اسلام تاکید کردند.

#### وفد قبیله بنی ثعلبه

در سال هشتم هجری چهار نفر از «بنی ثعلبه» نزد رسول الله (ص) آمدند و از طرف خود و قبیله اظهار اسلام کردند رسول خدا دستور داد از آنان پذیرایی شود و بلال را فرمود تا به هر کدامشان پنج اوقیه نقره جایزه دهد. آنان با خرسندی کامل سپس به بلاد خویش بازگشتند.

#### هیئت قبیله محارب

در سال دهم و در سال «حجة الوداع» ده مرد از قبیله «بنی محارب» نزد حضرت پیامبر گرامی اسلام آمدند. این قبیله سرسخت ترین دشمن مسلمانان بودند. آنان پس از گفتگو با پیامبر مسلمان شدند و گفتند که تبلیغ اسلام در قبیله «بنی محارب» را به عهده ما بگذار. رسول خدا اجازه دادند اما فرمودند البته دل ها در دست خداست. همچنین جوایزی به آنان اعطا گردید.

#### وفد قبیله بنی رؤاس بن کلاب

در سال نهم هجری مردی به نام «عمرو بن مالک» از قبیله «بنی رؤاس» در محضر رسول خدا (ص) اسلام آورد و سپس قبیله خود را به اسلام دعوت کرد.

#### نمایندگان قبیله بنی عقیل بن کعب

در سال نهم هجری سه نفر از قبیله «بنی عقیل» و از سرزمین عقیق در حضور رسول الله به اسلام گرویدند. آنان متعهد شدند که خود و دیگر افراد قبیله نیز مسلمان شوند. رسول خدا نیز سرزمین عقیق را با نوشتن سند مالکیت به آنان بخشید. متعاقباً تعدادی از بزرگان این قبیله نظیر «لقیط بن عامر» و «ابو حرب بن خویلد» و «حصین بن معلی» نیز اسلام آوردند.

#### هیئت جعدة بن کعب

هیئتی به سرپرستی «رقاد بن عمرو» از سوی قبیله «بنی جعدة» به محضر رسول خدا رسیده و مسلمان شدند. حضرت نیز با امضای سندی در محله «فلج» به آنان آب و زمین بخشید.

### وفد قشیر بن کعب

پس از غزوه حنین و در سال حجة الوداع، هیئتی از طایفه «بنی قشیر» با عضویت «ثور بن عروه» و «قره بن هبیره» بر رسول خدا وارد شده و اسلام آوردند. پیامبر اسلام نیز به «قره بن هبیره» جایزه ای مرحمت فرمود و او را متصدی دریافت و سرپرست زکات قبیله قرار داد. همچنین در محله ثور قطعه زمینی به ایشان بخشید و در آن مکان سکونت نمودند.

### هیئت قبیله اشجع

در سال خندق هیئتی صد نفره از قبیله «اشجع» که از دشمنان مسلمانان بودند به ریاست «مسعود بن رخیله» به مدینه آمده و در کوه «سلیح» اقامت کردند. رسول اکرم(ص) جهت احترام شخصاً نزد آنان رفت و محموله ای از خرما به ایشان اعطا نمود. هیئت که شیفته رفتار رسول خدا شده بودند از ادامه جنگ با مسلمانان ابراز ناخرسندی کرده و خواستار برقراری صلح شدند که این امر مورد پذیرش قرار گرفت و رسول خدا با آنان صلح کرد. پس از این حادثه قوم اشجع اسلام آورده و در کنار مسلمانان زندگی کردند.

### هیئت قبیله بنی سلیم

پیش از نهمصد نفر از قبیله «بنی سلیم» در سال هشتم هجرت و پیش از فتح مکه با رسول خدا در منطقه «قدید» ملاقات کرده و با پذیرش اسلام از آن حضرت خواستند تا آنان را در سپاه اسلام قرار دهد. بدین سان ایشان در فتح مکه و جنگ حنین و طائف همراه رسول خدا بودند.

### وفد قبیله هلال بن عامر

هیئتی از طایفه «بنی هلال» با عضویت «عبدعوف بن اصرم» و «زیاد بن عبدالله بن مالک» به مدینه آمده و در خانه خاله عبد عوف به نام «میمونه» اقامت گزیدند. آنان پس از صحبت با پیامبر اکرم مسلمان شدند و رسول خدا زیاد بن عبدالله را «عبدالله» نامید و او را با خود به مسجد برد و پس از نماز او را پیش طلبید و دست بر سر وی کشید و گفته شده تا وی زنده بود اثر نورانیت دست رسول الله در چهره اش هویدا بود.

### فرستادگان کنده

هشتاد نفر از فرستادگان قبیله کنده که به همراه اشعث بن قیس از یمن آمده بودند. آنان که جامه‌های قیمتی بر تن کرده و سرها را شانه زده و سرمه بر چشم کشیده بودند و با وضع مخصوصی به مدینه آمدند پس از اصلاح وضعیت خود با پیامبر دیدار کرده و اسلام را پذیرفتند.

### وفد قبیله طی

هیئتی پانزده نفره از قبیله «طی» به سرپرستی «زیدالخیل بن مهلهل» به مدینه آمدند. چون رسول خدا اسلام را برایشان عرضه داشت، پذیرفتند و پیامبر به هر يك پنج اوقیه و به زیدالخیل دوازده و نیم اوقیه جایزه داد و او را به فضل ستود و «زیدالخیل» نامید و سرزمین های «فید» را برای ارتزاق به او واگذار کرد.

### وفد طایفه تجیب

سیزده تن از مردان تجیب با صدقات واجبه اموال خود نزد رسول خدا(ص) آمدند. این امر موجب شادی رسول خدا گردید و آنان مورد تفقد قرار گرفتند. حضرت به بلال نیز دستور داد به نیکی از این هیئت پذیرایی کند و آنان را جایزه دهد. در تاریخ است که رسول خدا بیش از سایر وفدها به آنان جایزه داد و گفت: آیا کس دیگری باقیمانده است؟ گفتند: آری، غلامی که از همه ما سن و سال کمتری دارد و او را نگهبان اموال خود نهاده ایم. پیامبر فرمود: او را بیاورید، غلام آمد و گفت: همچنان که حوایج آنان برآوردی حاجت مرا نیز برآور. حضرت فرمودند: چه حاجت داری؟ گفت: از خداوند بخواه مرا بیامرزد و بی نیازی مرا در دلم قرار دهد رسول خدا همین دعا را در حق او کرد و بعد دستور داد همانند دیگران به او جایزه دهند و دعای حضرت درباره او نیز مستجاب شد.

### نمایندگان قبیله خولان

در شعبان سال دهم هیئتی ده نفره به نمایندگی از مردم قبیله «خولان» نزد رسول خدا آمدند و گفتند: برای آمدن نزد تو رنج سفر هموار کرده و اینک به خدا ایمان آورده و فرستاده او را نیز تصدیق کرده ایم. رسول خدا به آنان وعده ثواب داد و سپس از وضع بت قبیله که «عم انس» نام داشت جويا شد گفتند به محض بازگشت به قبیله خویش، آن را درهم می شکنیم. چون بازگشتند بت را درهم شکستند و به حلال و حرام خدا گردن نهادند.

## وفد طایفه صدا

در سال هشتم هجرت هنگامی که رسول خدا(ص) چهارصد نفر به فرماندهی «قیس بن سعد» را به یمن فرستاد مردی از قبیله «صدا» به همراه هیئتی نزد رسول خدا آمد و از آن حضرت خواست تا دستور بازگشت سپاه دهد و تعهد کرد قوم خود را به پذیرش اسلام دعوت نماید. رسول خدا سپاه را که در وادی قنات اردو زده بودند بازگرداند. آنگاه پانزده تن از مردان قبیله «صدا» نزد آن حضرت آمده، اسلام آوردند و به سرزمین خود بازگشتند و اسلام در بین آنان رواج یافت.

## فرستاده قبیله مراد

یکی از ملوک قبیله کنده به نام «فروة بن مسیک مرادی» که مسلمان شده بود از پیامبر اسلام تقاضای اعزام فردی به قبیله مراد برای آموزش قرآن و احکام اسلام نمود. رسول خدا(ص) او که فردی قرآن آموخته بود را دوازده اوقیه جایزه داد و حله-ای از بافته عمان بخشید و به عنوان نماینده خود در قبایل مراد، زبید و مذحج برگزید. فروه تا هنگام وفات پیامبر عامل صدقات بود.

## نتیجه گیری

سیاست خارجی پیامبر بر حفظ صلح و امنیت بین المللی، عدم تجاوز به خاک کشورها یا قبایل، حسن همجواری با همسایگان، تقویت همکاری با دولت ها بر مبنای برابری کامل و منافع متقابل قرار داشت. سیاست خارجی پیامبر، صحنه برخورد و تعامل واقع گرایی و آرمان گرایی بود. از یکسو، نهضت اسلامی، يك تحول ایدئولوژیک بود و الزامات و اهداف مکتبی خود را به دنبال داشت و از سوی دیگر محدوده جغرافیایی حجاز محدودیت ها و فرصت های خاص خود را دارا بود. سیاست خارجی پیامبر، علیرغم جوانی، بواسطه اصول اعتقادی، اهداف عظیم و والایی را در عرصه ای به وسعت سراسر جهان پیش روی خود داشت. این نظام متکی بر ایدئولوژی، چاره ای جز تلفیق واقع گرایی و آرمان خواهی نداشت تا علاوه بر حفظ و پیشرفت خود، در مسیر تحقق خواست های نهایی آرمان هایش نیز کوشش کند. در دیپلماسی رسول الله(ص) عوامل زیر در شکل گیری سیاست خارجی اسلام موثر بودند.



۱. ایدئولوژی: اسلام به عنوان عقیده کامل و جامع حاکم بر اندیشه و کارکرد نظام اسلام، شبکه ارزشی نظام را شکل می داد. مشروعیت نظام از دین حنیف سرچشمه گرفته و اقتدار حکومت که خمیر مایه ارتباط قدرت و سیستم ارزشی بود، از اسلام نشات می گرفت.

۲. موقعیت جغرافیایی: حجاز با دو قدرت جهانی یعنی ایران و روم معاصر بود. این سرزمین به لحاظ وسعت، شکل، مرزها، و وضعیت اقلیمی منطقه ای منحصر بفرد بود، با همسایه های خود مرز آبی و خاکی داشت و پل ارتباطی بین چهار منطقه شرق مدیترانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز، و شبه قاره هند بود. قدرت جهان در آن روز در قبضه دو امپراطوری بزرگ بود، و رقابت و جنگ میان این دو قطب سابقه ممتدی داشت. نبرد و ستیزه میان ایران و روم، از دوره هخامنشیان آغاز گردید و تا عهد ساسانیان ادامه داشت. خاور زمین زیر سیطره امپراطوری ایران بود، و سرزمین عراق و یمن و بخشی از آسیای صغیر نیز از اعمار و مستعمرات دولت شاهنشاهی ایران به شمار می رفت. دولت روم در آن روز به دو بلوک شرقی و غربی تقسیم شده بود. روم شرقی که مرکز آن «قسطنطنیه» بود و شام و مصر را نیز در اختیار داشت، در زمان ظهور اسلام رشته سیاست را در بخش اعظم جهان در دست داشت.

۳. عوامل سیاسی: ساختار حکومتی، شیوه های تصمیم گیری و سیاست گذاری در کشور و نقش پیامبر در مدیریت دیپلماسی دولت اسلام را دارای ساختاری کارآمد و مناسب برای جهت گیری و اعمال سیاست خارجی نموده بود. غنی بودن ایدئولوژی اسلام و رهبری پیامبر این فرصت را ایجاد کرده بود که سیاست خارجی نبوی، اعتبار بین المللی سرزمین اسلامی را افزایش دهد.

۴. عوامل اقتصادی: امکانات اقتصادی حجاز به عنوان یکی از معیارهای عمده قدرت ملی نیز یکی از عوامل توفیق سیاست خارجی رسول الله بود.

۵. عوامل نظامی: در اختیار داشتن سربازان سلحشور و نیروهای وفادار و همچنین حمایت قاطبه مسلمانان پشتوانه قدرتمندی برای دیپلماسی رسول الله (ص) بود.

مهم ترین منبع و مأخذ برای شناخت اهداف سیاست خارجی پیامبر، کتاب وحی یعنی قرآن مجید است. بر این اساس می توان موارد زیر را از جمله اهداف سیاست خارجی نبوی دانست:

- استقلال بلاد اسلامی

- میثاق برادری و اخوت اسلامی

- ائتلاف و اتحاد ملل مسلمان، وحدت جهان اسلام، دفاع از حقوق مسلمانان و حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفین
- نفی و اجتناب از پیمان هایی که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصاد، فرهنگ و ارتش مسلمانان گردد.
- روابط صلح آمیز متقابل با دول غیر محارب
- صداقت و وفای به عهد در معاهده ها

ابزارهای اصلی اجرای سیاست خارجی نبوی، پرسنل ماهر و وفاداری بودند که به عنوان سفیر و نماینده به سوی کشورها و قبایل مختلف روانه شده و در جهت منافع نظام اسلامی فعالیت می کردند. وظیفه آنان مذاکره و چانه زنی با کشورهای هدف به منظور دستیابی به توافق بر سر منافع مسلمانان بود. کشورها و قبایل باید قانع می شدند که فشردن دست دوستی مسلمانان به نفع آنان است. وظیفه بعدی سفیران اسلام، اطلاع رسانی و برقراری ارتباط با مقامات و افکار عمومی کشورهای هدف برای توجیه برنامه های پیامبر بود. البته در کنار این اقدامات، ابزارهای اقتصادی و ابزارهای نظامی نیز در مقاطع لازم مورد بهره برداری قرار می گرفت.

پیامبر اسلام با الهام از آیه شریفه: «لاینها کم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم و تقسطوا الیهم»، که در آن به روابط صلح آمیز مسلمانان با کفار غیرمحارب با تاکید بر احترام متقابل و نفی توسعه طلبی توصیه شده است. با کشورها و قبایل دیگر ارتباط برقرار می کرد و در واقع برنامه دولت اسلامی پیامبران بود که با همه ملت ها و دولت ها ارتباط صحیح و همراه با تفاهم داشته باشد. آن حضرت نه تنها فقدان رابطه با جهان خارج را منطبق با آموزه های اسلام نمی دانستند، بلکه این ارتباط را موجب شناخت اسلام توسط ملل جهان و صدور پیام فرهنگی، معنوی و انسان ساز الهی به سرزمین های دور تلقی می نمودند. ایشان ضمن اعلام اینکه دولت اسلامی درصدد سلطه در جهان نیست، بر ضرورت معرفی ارزش های دینی و تحبیب قلوب ملت ها تاکید داشتند و در این میان نقش سفرا و نماینده های رسول خدا(ص) در تحقق اهداف سیاست خارجی نبوی مهم و موثر بود.

به امید آنکه مطالعه و شناخت ابعاد مختلف دیپلماسی پیامبر بتواند دست اندرکاران سیاست خارجی را در دفاع و حفظ حاکمیت منافع ملی نظام اسلامی یاری رساند.

## منابع

- فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات بوستان قم.
- دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام، سید عبدالقیوم سجادی، ۱۳۸۳، انتشارات: بوستان قم.
- اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی اسلام، رضا خراسانی، انتشارات: بوستان قم، ۱۳۸۳.
- اسلام و سیاست محمد(ص) پیامبر اسلام، سجادی، عبدالقیوم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۴۸.
- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۱.
- زندگینامه پیامبر اسلام(ص)، کارن آرمسترانگ، ترجمه کیانوش حشمتی، ۱۳۸۳.
- بررسی و تحلیل معاهدات سیاسی پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) در قرآن و حدیث، مریم السادات، دانشکده قرآن و حدیث، ۱۳۷۸.
- سیمای مدینه النبی (شیوه رفتار رسول خدا(ص) با مخالفان بر اساس قرآن و سیره)، نوعی، غلامرضا، دانشکده علوم قرآن و حدیث، ۱۳۷۹.
- شخصیت سیاسی رسول اکرم(ص) در قرآن و حدیث، سیاح، مونس، دانشکده علوم قرآن و حدیث، ۱۳۷۷.
- تاریخ اسلام از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام(ص)، مهدی پیشوایی، دانشکده علوم قرآن و حدیث، ۱۳۸۲.
- سیری در سیره نبوی، مطهری مرتضی، موسسه حسینیہ ارشاد، ۱۳۴۶.
- برگزیده تاریخ پیامبر اسلام(ص)، آیتی دکتر محمد ابراهیم، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
- زندگانی پیامبر اکرم محمد مصطفی(ص)، مدرس آیت الله سید محمد تقی، ۱۳۸۲.
- زندگانی پیامبر اسلام(ص)، آقا میری سید محمد رضا، ۱۳۸۲.
- احمد(ص) موعود انجیل، سبحانی آیت الله شیخ جعفر، قم، موسسه امام صادق، ۱۳۸۲.

- پیامبر(ص) در مدینه «نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی»، علی حُجّتی کرمانی، ۱۳۸۴.
- پیامبر خدا(ص) و فرصت طلایی حجّ، بعثه مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴.
- نکاتی از تاریخ سیاسی اسلام، شیرازی آیت الله العظمی سیدمحمد، ۱۳۸۱.
- بامداد اسلام، زرین کوب دکتر عبدالحسین، ۱۳۸۲.
- تاریخ ایران بعد از اسلام، زرین کوب دکتر عبدالحسین، ۱۳۸۰.